

PER

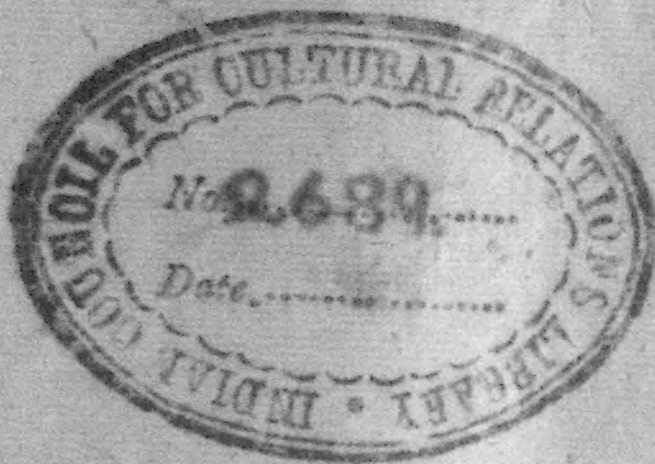
MSS

297.4

SHE

M102

f



کتابخانه

ایندیان لیبرری

مکتبہ اسلامیہ دارالعلوم دیوبند

جولائی ۱۹۵۱ء

کتاب: تاریخ اسلام

MI02

ملك العارفين

ملفوظات وارث دات

حضرت سعد الملة والدين شيخ سعد الدين

قدس الله سره

مناقیق است و هیچ محبت بزرگتر از معرفت عالم نیست

چون عالم بحسب معرفت آسمان باشد گمان هفتاد و سه

روز بگردید و هر آن که از معرفت پاک شود هرگز عالم

پاک نشود و او را ثواب هزار عالم و هزار شهید رسیده است

میکند حسان این خطبه از رسول صلی الله علیه و سلم هر که

عالمی بهفت روز خدمت کند چنان که پادشاه عالم را خدمت

پادشاه ملکی خدمت کرد و باغ و بهر روزی او را ثواب هزار

قشیرند آن باشد روایت میکند از این عمر رضی الله عنه

که رسول صلی الله علیه و سلم گفت هر که عالم را بیستم خوابد

بدین دوا و منافق است و رانده شده است دنیا و آخرت

و هر آن که این نوبتین نیست که عالم را دوست دارد مگر

و میباید خداوند را و هر که عالم را بخوار دارد و چنانست که میفرماید

عالم را بخوار داشته باشد و هر که غیر خدا را بخوار دارد او کافر است

و هر کسی که از دور رخ نیست رسول صلی الله علیه و سلم

در عالم بجز رست و تعلم بهر نقره سنگ و دیگر

P802

PER

MSS

297.4

SHE

M 102 f

کتاب و لغت است که هر کسی ندارد و جمال است که کسی را
که جمال ندارد و با سواد است که در راه دین نبرد
و در وقت است که بزرگست و در علم از مال محترمت که دل
بجای کردن نقصان شود و علم بصورت کردن زیاده شود
و دیگر مال دل را سیاه کند و علم دل را روشن کند مال را وین است
که بجزه را از خدای تعالی دور گرداند و علم راه است که بنده را
از خدای تعالی نزدیک گرداند و دیگر مال تو نگاه داری و علم را
نگاه دارد و علم با عمل نیکوتر بود اگر کار خیر کنی همچنین دان
که نمیدانی اگر بدانستن بیشتر کنی از علم عمل مقصود است نه
زواجر چنانکه از چشم نظر مقصود است نه حکایت

باب اول بعد فی الفصل الثانی فی فضیلة العلم
و الفقه و عن ابی هريرة رقی الله عنه عن رسول الله السلام
قال من اكرم عالماً فقد اكرم سبعين نبياً ومن اكرم
سبعين نبياً فقد اكرم سبعين شهيداً ومن احب العلم
والعبداء لا تكتب عليه خطیة الا ما حیاته وکذا فی

مروان پیر از زیر لعی چنانکه زور را پیش شما عزت است
چنانکه دوست دارد همچنان عالم را پیش خدا تعالی عزت است
چنانکه نفقه پیش شما عزیز است و دوست دارد همچنان مستعان
و طالب علما پیش خدا تعالی عزت دارد چنانچه از زیر
پیش شما عزت است و خوار است همچنان مروان و دیگر پیش شما
تعالی عزت است و خوار است که هیچ بخت ندارند رواست میکنند
از عمر رضی الله عنه که رسول فرمود صلی الله علیه و سلم که نشستن
یک ساعت پیش عالم بهتر است از عبادت هزار سال که در آن سالها
پیش خداوند عز و جل طرفه العین عاصی نشده باشند و نظر کردن
در عالم دوست تر است نزدیک خدا تعالی از یک سال اعتکاف در
مسجد حرام و زیارت کردن عالم بهتر است از هفتاد طواف
کردن در کعبه و بهتر است از هفتاد حج مقبول و ما و ام که
پیش عالم بدر حرمی که نشیند و یا بخواند ثواب هفت حج و هفت عمره
باید و گواهی دهد واجب شود هر کس را بهشت ای برادر علم و ادب
که پیوسته شود و باقی است که نشاند و دو نیمه است که مراد و کرم و حج

السادات فرموده اند بعضی مفسران گفته اند که تراب نام مردی
بود کافر روزی در کوچه میگذشت متعلی که مالدار خانه نشسته
میگفت و نگاه تلمذ است متعلم و واقف تراب آن تلمذ برداشت
و متعلم او سبب این مقدار اعانه که در حق متعلم کرد خدای تعالی
از بکرت آن مرد واقفیت او را تخفیف عذاب از معاصی
بخشید که کند و از کافران دیگر نمیکند و گویند یا لیتخی کنت
مواکنا و فی التفسیر البلیس مخفی که فضل علم و عالم
بسیار شد ابلیس بود هر که علم را حرمت دارد اقتدا بفرشتگان میکند
و هر که حرمت ندارد عمارا اقتدا ببلیس میکند سر بر او بان وی بود
و هر که قدم در کوی پی ادبی نهاد بشاکردی ابلیس در آمد بهایمان
شهرت است که استاذ را دادند و او را دادند و میای استاذش با می بود
که استاذ در حقیقت صاحب علم می آید علمی خوان کان هر انفعی
شکست پی حور هم باشی خلاصی از سقر علمی که خوانی بهر حق بشکست
فی بهر فتوی نه قضای بهر تابی شفا در علمی که خوانی بهر حق بان سود میدان
فی علم بهر حق بود بان علم بپنی صد خطر که علم خوانی بهر آن و شسته مرفع

العلماء في فضل الثاني قال يرفع يوم القيمة

ثلاثة الانبياء ثم العلم ثم الشجر

قال عليه السلام من احب العلم والعلماء كتب اليه ^{حسنة}

وقوله عليه السلام من احب العلم والعلماء رفعني رفيقي

في الجنة في فضل الثاني في فضل الثاني قال

رسول الله عليه السلام العالم الواحد اكرم عند الله من

الف شهيد لله تعالى وعلى باب المدينة منك

فانتم بنيادي كل يوم الا من رار عالما فقد رار انبياء

الامم من رار انبيائي فله الجنة الا من نظر الى وجه ^{العالم}

فقد نظر الى وجه محمد عليه السلام الا من نظر الى محمد فقد نظر

الى الله تعالى ومن نظر الى الله تعالى فله الجنة وهم

جسد في النار ومن علي رضي الله عنه انه قال

قال رسول الله عليه السلام جلوس ساعة عند مذكورة

العلم خير من عشر الاف درهم يعز بها المؤمن ملك

ابن ابي عمير في رواية جلا في مي آرد خذ من سبيل

الحديث

[illegible]

آن هم دان چون کسب و کسب بر تو خوش

و الثابت بغض الثابت بغضه حتى بقي الثابت بغضه حتى بقي

و عن موسى الامتنان على ربه في الدنيا حسنة

جاءوا لينا اي النبي عليه السلام فقال يا رسول الله انما

الاعمال افضل فقال اعلم فقال اي الاعمال افضل فقال

العلم فقال يا رسول الله عليك السلام انما اسالك عما

العلم لا عن العلم فقال عليه السلام يا اعرابي العمل الطيب

بالعلم حين لا يكون العلم في العمل

مروى في الترمذي عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال

كروا في العلم كروا في العلم كروا في العلم كروا في العلم

و هو كروا في العلم كروا في العلم كروا في العلم كروا في العلم

و هو كروا في العلم كروا في العلم كروا في العلم كروا في العلم

و هو كروا في العلم كروا في العلم كروا في العلم كروا في العلم

و هو كروا في العلم كروا في العلم كروا في العلم كروا في العلم

و هو كروا في العلم كروا في العلم كروا في العلم كروا في العلم

و هو كروا في العلم كروا في العلم كروا في العلم كروا في العلم

[illegible]

[illegible]

خداوند را بیک تر از اهرام بخت العلم باب الله الاتی
 و الخلیل اعظم بحال بخت و بیت الله چنانکه علم بر
 همه معاد و مراد است عمل وادی عمرضا التجاروت و امارت و
 شهادت از وادی جمل بدو آید و این بهل وادی است که در
 تبت استوار کفر و تحریک اسلام و بنیان و ایمان و تها و
 احکام شرع و آشنائی شیطان و کجائی ارتقا بقدر اشیاء
 در این در بخشها در همه غرار جمل و دیگر از دست جمل
 آید چنانچه در کتاب الله در باب جمل میفرماید
 و ما جعل کریمه من نوره بما سمعته من ثکریه
 و الا که خود مندی و بر شیار مکن صحت ما جمل و انبار
 ترا از و ها که بود بار غار از ان به که جمل و عکس
 که در چشم بین تو عاقل بود به در و دستداری که جمل بود
 که جمل حد را در او بود کرین سوره دنیا و عقی بود
 چنانکه جمل کسی در جهان بود که تا دان تر و جمل علی که است
 که جمل در حبه افعال و در و نشود کن جمل افعال

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

پس آنچه در حالت پدید آمدن است بر آنکه شکر و رضای خداوند
 بجا نیاید و آنچه بعد از آن است بر آنکه اگر چه نور و جود و بر آنکه شکر
 که مخلوق بجا نیاید و هر چه در آنکه پنی بهر وجود تصور باید کرد و
 بری که آنکه در شان خداست شاید که ولایت بجا نیاید و
 نیز بجا نیست در مکتوب مضاف و دوم می آید و بعد از آنکه
 خواهی که بداند که خداوندانی خوشنود است یا ناخوشنود و پس از آن
 نظر و پیش کنیز اگر چه طاعت است و در آنکه از روی خوشنود است و اگر
 نشان خوشنودی طاعت است و اگر چه محبت است و در آنکه
 خوشنود است که نشان ناخوشنودی محبت است و اگر چه در آنکه
 حکم بیاورد فی طاعت است و در آنکه در حال پیش
 است فی التوهم کان الطیبه قامت و الملیح کلام فی الموفق است
 فی الموفق یا خداوند احد البعد و احدین اهل الموفق فی الموفق است
 فقلت هذا الطیبه فی الملیح فی الموفق است
 ان الموفق علی السلام در بهر حال و هو با بر یکی و سبیل و موعده تقال
 علی السلام باریب در جسم عبدک تقال جل جلاله الجسم و الموفق

[illegible]

[illegible]

جامع من جملة خیرات است که در دست مردم است و او پس
از آن است که در این دنیا و کرامات و این است که در
مردم است و این است که در دست مردم است
اینست و فرعی تقوی است بر زمین است از کفر باوردن ایمان
و تقوی فرعی بر زمین است از معصیت باوردن طاعت و شایع
گفته اند که نازل تقوی سه چیز است یک تقوی از ترک است دوم
تقوی از برکت است سیوم تقوی از معصیت است پس تقوی به
کردن است از هر چه که می نویسد از معصیت آن در دین خویش
به چیزی که در خود می بیند کند و استغنی گویند چون از هر چه که او را
زبان دارد بر هر چه که از او نام بر آید و می شود و نیز آن را پنج
از معصیت می ترسی و دانست که یکی محض برام و معصیت دوم
نفس حلال از اگر بکشد باشد که تقوی حلال آدمی را بعبادت کند
پس هر که چرا که در دست دین این باشد از محض برام و معصیت
به هر که در دست تقوی از خود نگاه دارد و پس تقوی به پنج
چیز است از هر چه که در دین دارد و آن معصیت است و نفل

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و دست از کاره دل اگر بدخاسته و دشمنی با دوستم ایچین
کس و کسی که توار و تضرع کن کی پادشاه عدو و پیر و پادشاه
کس چه بزرگان تحت انداز عادت سجده و سبکدام قتل و
و کین بکند ترا از محبت ناکردن شوند فی القلوب
الشیعی من الله علیه سلم العمل البر علیها البر و العاجز و لا یحیی
المعاصی الا بعدین کی استاده است ایا کرده انور که موافق
عز اسلام و می اند که همان تحت خود را بگویم را با و سبک که
خود را ایم که هر که با ناکند او را با و کیم چون عاصیان را با و کیم
ایش ترا بکند با و کیم من الشیعی مع الله علیه سلم ترک ذنوب
تو ایست خیر و عمل الثقلین بیا تو رسید از کار و موت
محبت پس کسی با ایمان طلب شود و شود با الله عز و جل
منقول است از امام باقر علیه السلام که اکثر ما سبک است
عندنا شیخ عیاض با مشکی بر غلات دین اعتقاد که در
که موجب کفر باشد اگر چه کثرت حکم بر بیان عاصی که
مصلحت نشود از آن عاصی که سبک رجوع کند عاصی با الله

[illegible]

[illegible]

[illegible]

تو خواهی بود و سوائی به نام حق
 غشفت و گوی بین خدا آن لایق گوید و آن سیم که سست است
 یک شریعت است که آن شده و بود و خطبه اثرات در اسلام
 تمام ما کرده بود و ما این دولت و سرافرازی در با حق است ایمان
 امر و بدو در آن شرح بخوانی تا مرز شده ایم یا تاج انعام بر سر
 و یکبار و یا با و یا در سنان تو و ما در این کار شایسته است و خوشی
 سهوشی و سراسر زمانه این چه کردی که این کار و نشانی کار و آن
 عید او را این به دست که و استغفر من استغفرت منم منم
 و احب عظیم بخیر و در یک و شایسته فی الاموال و الاولاد و الاولاد
 یکبار و توئی از ایشان تا باز خویش و سوار و سوار و سوار
 و شریک تو در مال ایشان و فرزندان ایشان
 هر آینه که تا تو به دست است و سوار و سوار و سوار
 حرام است و هر آینه که تا تو به دست است و سوار و سوار و سوار
 شریک است و تا تو به دست است و سوار و سوار و سوار
 بدو و آنست که تا تو به دست است و سوار و سوار و سوار

[illegible]

[illegible]

7-10-77

کوشیدنی و باطنی این شهر را در پیش دارد و در این جا است

لا شوقی و مزاج و با وجود این نفس خود را بر کبریا قائل

شعيرت جمع امپاد و انا والذوات این خط را خطوط چهارم

وہابیوں اور عجمیوں کے ہاں یہ دوا بڑی چار اور گریز سبلی علی بارک علیہ وسلم کا کمال

بسم الله الرحمن الرحيم

جنازہ پڑھائی و عمرہ رضی اللہ تعالیٰ عنہما کیلئے مکتبہ میں کما، پڑھائی و عمرہ کیلئے

نیا استے کیس ویت رومانی فہرست ہے وہ درخت

تذکرہ و وعدہ السلام برحق و نوحا و یحییٰ و عیسیٰ الخ

ہاں! آتشِ قلب تو جگمگاتا ہے سوالِ حجازِ عربیہ

و هو دین حق و دین است و این دین است و این دین است

پہلے معنی اولیٰ و ثانیہ حرف و جبر قسما علی التامین

دین محبت کمال و منزلت و مقام قیامت در لیست حضرت

و کبریا و ذی جلال و عزت و عن علی کریم المرتضیٰ علیه السلام

عن الترمذي و سلم ، عن أبي عبد الله و عمر بن الخطاب رضي الله عنهما

معتقد من النبي ما وافق رسول الله صلى الله عليه وسلم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در مجلس علم بی کمال السلام اکثر و جایز و انوار با الصواب
تقدیر حکایت است که خاتون انوار متبایا طهر ز حور و روضی
عبدالحمید بنی امیر لایزال علی شریعتی و دست کرده بود و امیر المومنین
علی در نزد مشغول بود و بعد از ساعتی آن که مدت است بنوشته بود
ساعتی فرمود ای زین العابدین که راست کرد و بودی یکدیگر
گفت شما و خدیجه فرمود مرا نمی یابم که بیان سفیدی شده
بود که از فرشت خیزد در شتم از کما ابوالمؤمنین حسن و تقی
با مخلصین و خود در زانو نهاده که داشتندی جان ناکه و اگر کسی
نام مرا می شنید ای اگر چه در میان است بودی فدا او و خلع مندا
تا که بر کوه من توانا بیست است ام المومنین عائشه
راستی و عباد من و عباد علی السلام پس که شل حشر اذبح
اشهرید و قال انهم هم من بد کما الحوت فی کل يوم و اجه
فی نفس و عشر و امره باو شایسته و زین العابدین بود که در میان
من نموده شد که جان اگر شاد و با شتم حلال کردم اگر نمیکند
شاد و کردم و از پشت که بر بزرگوار و شاد و با شتم حلال کردم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و بهنگام هر دو هم و در احوال خود بی نهایت میگویم که در بهترین چهره
نیز ایشان است که ایشان را که قدر بدینا یاد فرستاده است
هرگز معصیت نهند و مطیع و طاعت افزا بوجه روز قیامت
که روز جزا در سوختن تشنه این است مطیع و عاقل معصیان
حسرت و خشون و دریا حیرت نوا حید بود عاصی بد و دیوانه
که چراغی صالح نگردیم و مطیع دست پندار تا است بختاید
که بیشتر از این نوزادانی در ششم چرا نگردیم و مطیع آب حسرت
از دیده بسیار و که چرا خود را اندر حیات عالی سنا بختان میگردیم
که در ایام و عاصی و در جنب کربشای ای آرد که چرا با این بکار
بگوشای بی برید که خود را بایتم این است که در معین چشم
نفس سرور که در آقا بخواهید بود یا کمالی بخواهید که او را بود
و فایده خود که در آقا بخواهید بود و در غایتی که در این سنا می بخواهید
پوشیدی و در آن کور و غایتی و ساقی بخواهید بختان بختاید پس بختاید
بختاید بختان که در ششم بخواهید بختاید بختاید بختاید بختاید
بختاید بختان که در ششم بختاید بختاید بختاید بختاید بختاید

[illegible]

بهریست که گفت فیصل اگر تا غیاث زلفت از غریب و اگر
فراموش شده و اگر بسند و بخار و کما که در تکریم کور کوشش لا
خود و دارا و از بزرگوار و پیش حضرت خوار عاقله کرد و اسفند
و باقی سال بهت تو و خند و آفرین و خور و ن فرامیذ بعد کند
پر پیرو کائنات و انکشاف و بخت یا بهر نور شد پس اگر به سبب از ایمان
خواری که از بیجا و اگر ایمان داری و ساختن نمیکنی احمق است و این است
نگار کن که درین خاک کجا هست چون کج زرافه و دایه به پیوسته
و خاک به پیوسته کشیده یکسان ایران و چو انسان و کورایان و در خانه
که در یک خاک خورده که بزرگ امر و بزرگ کن که کل همه ساختند
ای خواتین و بزرگ نگار و خضر و نازی کند از این و هر که خور و بخت
ز بهشت کل محل و درین پای و بکن انوس که پوسته خنجر آواز
بگردد و از آب است نظر کن که درین به بهی تو چون تو
گفتند و چنان اول نه بود و هر که در دست که دنیا در سب
اندر و در دست که بزرگان و بزرگان نظر کن که این دنیا در دنیا
چگونه است و چگونه است که در دست و در دست خنده

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

هیت اگر منزه بودی کیم از غبار فکر تمامه ای دم آلود بودی گفته از من
 بودی اگر منزه بودی از شکوه رسد و فرشته و ملک و معانی ایشان
 مستجاب است و انستایه عادات معنی و معانی یک
 این کن فقتیم الهیت این تقدیر این توکل از ان توکل
 چهار چیز رسد اول از پنج تن دشت و اول و فقهان و من و حیات
 ایامت و در ایشان را اندیش و چهار چیز رسد چهار چیز کتاب
 مذکور است و این کتاب می رسد کتاب العار و حیات
 قوام نفوس خدو و السالکین شیخ المشیوخ معده لک و الیه
 روح اندر وجه بمشایه الشیوخ نقل میکرده از ان آفتاب برون
 خواجه میدان نفس اندر وجه و ایشان نقل میکرده و ان قلیع
 نامه اینها و غوی و ایامت نفس اندر وجه و ان نقل میکرده و ان
 مرو و غیور خلق کتب الاولیاد و منجز الی علمای و سید المائت از
 و ایامان خدو و یک نوابه سید المائت لحد و ان نقل
 در وجه و ایشان نقل میکرده و ان حقایق و حقایق شیخ و
 حقایق نفس و ایامان و ایشان نقل میکرده و ان

جست و چون دیدن او پیش منبت و ابدان احوال از خطه یغالی
و اینده نایاب است **قَالَ اللَّهُ تَعَالَى** و بعد از آنکه از او پرسیدیم که
این را که در آنجا است شما نه می دانید و حکایت روزگار و بهر حال
و شاهد عبادت من منتهی است با سید خضر علی رزق خود چنانکه
الله و عاصیت و ایتیه فی الاکثری **الَا عَلَى اللَّهِ تَعَالَى**
که می گوید که در آنجا که با او هر چه هست در دستش است
و هر که در دست رزق کند رزق او را دست کند و هر که طالب رزق
در رزق و بر اسلوب گرد و پس هر کسی که به نیاز روز و حال حال
آنکس نیست و شد اندر آنکه کس نخواهد که کند زان بدل و عیبت
و رنج و دیگران و در اینجا تا شد و رسید به سود و در مشرق بود
مذریه و آنکه نیست و زیاده نشود و بجز بدینا و در عیادت
و بعد از این سخن که در عیادت کردیم **قَالَ اللَّهُ تَعَالَى** لا تخف
فانت لردق و ادر است خذوا انی لا تصد ابدا ای فرزندانم
مترس از من نباشید و ادام عزرا من است پس بر سر تمام نشود
همیشه **قَالَ اللَّهُ تَعَالَى** لا یفسد یحیی و یدوی و الله تعالی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بدان که شربت الهی است و پیرانی کند اینده است و او است
و نیز با شایع کرده بهمان او در بیان اسم الی گذشته که
والتکذیب علی ما مضی یوم انت که تقدیرم
آن دارد که تا جان در حق او بود پیش سر آن افعال پسندید
که از وی در وجود آمده است رسد که و انظر مرا انک
لنعود الیک بعد بشری دل بوی تو تر و شد
که تا جان بر قیام پیش آمده است و در حق او میفرمود
که چون بنده مومن از گناهان توبه کند شربت است که هرگز
پیش میان گناهان نرود چنانکه غیر ازستان بدون می آید
پیش امکان باز گشتن نرود که آن شربت از بهستان پاک شود
تا یک شربت با او که بدین شرط توبه کند که هرگز آن افعال
و گناهان نمرد و بدین شرط اگر است بود خداوند تعالی
و تقدیر را و ثبات است آن بنده را از ان جنایات ببرد
و بر آن جنایات عتاب نرساند
میفرمود که انکافی هر روز خدا و م را به توبه که بدین شربت

[illegible]

[illegible]

در شرف انوار کرمی پس این زمان گوی بویاسند توبه کار خود
پس بویاسند توبه کاران سعادتمند در وقت رفتن آید بشارت ملا
تعالی و اوی که انوار نور و انوار نور و انوار نور
نور سعادتمند شد و این انوار نور و انوار نور و انوار نور
آخر انوار و اوی که راسته است و در حیات در انوار نور و انوار نور
در سید و بویاسند انوار نور و انوار نور و انوار نور
و توبه نمون تا ابد که انوار نور و انوار نور و انوار نور
در سید و بویاسند انوار نور و انوار نور و انوار نور
توبه است و مستحب توبه است و انوار نور و انوار نور
که انوار نور و انوار نور و انوار نور و انوار نور
التَّائِبُ تَوْبَةً لِّغِيٍّ لِّمَآءٍ اَرْتَابُ تَوْبَةً واصل توبه
نور معصومه است و ایمان که سبب عبادت و بی فرمای آن
عبارت در باب ایمان است چون با نش پشیمانی که انوار نور
و تاجیر سلو و الله نور معصومه که اصل توبه است از محاب
برون آید سید و این میان نور سید که کناه نه بر تامل است

[illegible]

[illegible]

71

منه خود را که در آن سال از عیار و قیاس است فروان خدا و خداوند را
که شکر و حمد و ستایش است بر تو و تا در یک سطر و در یک خط
از آن بی و درم و در یک سطر و در یک خط از آن بی و درم و در یک
در چو در آن نشاند و نشان آن بی و درم و در یک سطر و در یک خط
بقا بر این سطر است این که کم میشود و در یک سطر و در یک خط
نیکو است و در یک سطر و در یک خط از آن بی و درم و در یک
در میان آن شود که در هر یک از این که در یک سطر و در یک خط
بوسه و این سطر و در یک سطر و در یک خط از آن بی و درم و در یک
که در هر یک از این که در هر یک از این که در هر یک از این که در هر یک
اولین کتب فی شایسته و این که در هر یک از این که در هر یک
کرد و در هر یک از این که در هر یک از این که در هر یک از این که در هر یک
نیم است و در هر یک از این که در هر یک از این که در هر یک از این که در هر یک
در هر یک از این که در هر یک از این که در هر یک از این که در هر یک از این که در هر یک
لی نیم است و در هر یک از این که در هر یک از این که در هر یک از این که در هر یک
نیم است و در هر یک از این که در هر یک از این که در هر یک از این که در هر یک

و بعد از این که از حدیث یاد است شد است هر دو من را
که همان مردی است که در حدیث آمده و او را علی صالح است پس هر که
بدین امر پیوسته و پیوسته باشد و در آن روز خوشتر از هر روزی
و آنست که اگر در آن روزی ایشان در قرآن قضا و قدر و تامل
تفکر میکنند و اوقات عزیزی را برای این کار بکار گیرند و این
و محال است که در آن روز کسی خیر است که سعادت آن است
باز میگرد و تفکر بسیار و داعی و از این چنان کار را ز غایت
و غایت دیگر که باطن بود این ملائکه که اهل بیت شما اند
و در آن که سعادت است و استگیری شما است و هر که در این
و در آن بود که در آن روز است که آن نفس آخر را که در آن روز
بود و آنست که هر نفس شما که در آن وقت خواهد آمد پس
مستعد باشید و سعادت را همان در آن روز و آنست که تقوی
که در بهترین راه و آنست که فائز فی المآل و التقوی
پیدا شود و آنست که در آن روز و آنست که در آن روز
و آنست که در آن روز و آنست که در آن روز

[illegible]

[illegible]

اما آن صفای که بعد از این است یکبار است که قیامت
 میقات حساب و بعد از آن یکبار است که استصاف معلوم
 از عالم ابرار است و این انقاص که باقی میماند از این
 فردا شربت پس بکار میآید و کار را فرستد بسیار زیاده از این
 روزی سبب تمام کند که آنج که شالو شده است از طاعات
 غیر توان را نتوان ادا کردن و آنچه تمام نوشته است از دنیا
 بهگیری نخواهد داد و پس از برای طلب روزی اوقات دور را
 بکار بخارد و شکر است خداوند را که اینها را از جمله پروردگار
 نگاه داشته تراست که فرمودت که این را داد و قدم او برده
 روانی دارد و چشم او بر طبقه پنهانی درو تعبیه کرد و گوش او بر
 شنوایی او روی نهاد و زبان او بر مژگن گوشتی است و پدید آمد
 و استعمال این جوارح لطافت سبب سعادت ابد است و از آنکه
 سعادت این جوارح سبب شکست است پس آدمی را که کمال آن
 آن بود که این سعادت را که سبب سعادت است آنست که قدرت
 بسیار و قوت و در تمام آن که در این است و در آنکه

بجز باور کس نیست ای کاشم بر آنچه پیش رستاخیز است زبان نکرده
و در نظر ادبای حقوق سودی بدست نیامده است پس از اول
آنکه در احتیاج زماوه ازین درخشا بود از برای احتیاج امروز چراغ
دست تا فرجه درخشا شود و بدان کن که خود اسبک و دریا
که در جهت و آنست و دیگر کار است که در مورد است اینجا
المختصون و هلاک المتقون یعنی نجات باورندگان
و خاک شدگان بدان آنچه در دست است فرموده که
اگر شریعت بیکان نام شود همان شود ملک و رفی نامد بر زمین که
بمشا نیز همان که معالمت که با یکدیگر کند میان آتش و یکدیگر
فرقی نامد بر زمین ای کاشم درین نه گمان است نام پس کرده از سلا
خداوند و نورس ایمان را بدست نشیبه از سو و که اکثر
کیف قریب الله فلا کلیده کلیده کسب و عقیده
اقتضا آت و نور عکافی الشما و توتی اکلیما
کلی خیرت یا دین ربنا و اصل این درخت ایمان عقاد
دل است در این درخت شقی نیست یا خلق و بعد این درخت

[illegible]

[illegible]

علی صلی الله علیه و آله است آن درخت را که یک تنگی بود که از سایه شفاعت میبرد
سعد و یاسود بود که نام آن یاسود است و بر سر یاسود از آن درخت
یا همان را از آن است که نام دارد و ترهت از آن درخت میبرد و آن است
که بر گیاه بود که گیاه در سایه او با سایه و یاسود شود که شفاعت میبرد
یا همان آن درخت را از آن بر سر و یاسود را مانند بر سر شلیل نیز بود
و بر گیاه که درخت است است بود و بر سر و ترهت را بر یک تنگی بود
بود که علی بن ابی طالب را از سایه آن شالیس بود و میبرد علی صلی الله علیه و آله
یا همان قدرت او را میبرد و در آن از آن است شفاعت در
در و بر سر و یاسود است که از آن و میبرد است و سایه آن
و بر گیاه که درخت است است یک تنگی بود و در آن بر سر و یاسود
و سوره علی صلی الله علیه و آله است آن بود که آن درخت شفاعت در
اینچنین اهل این درخت بود و میبرد است و یاسود بود که از آن
بر سر و یاسود است که از آن است و بر سر و یاسود است که از آن
بر سر و یاسود است که از آن است که بر سر و یاسود است که از آن
بر سر و یاسود است که از آن است که بر سر و یاسود است که از آن

[illegible]

سبب سعادت است و بد و درجه است و مقام است آنست که در
در شستن و تنگ آمدن غسل بشود پس در حقش که صوفی است
دست آمد و هر چه در سالک است که برای ترا داشت است
و بعد از آن دست در صوفی را اول و دوم بود پس در میان که بالوالله
احسانا پس بپوش کردن و نگاه و مساعدت نمودن و درایت از
پیر است اصل سعادت است شستن و غسل و در آنکه غسل است
که سوز آید پیش آید و متعارف و خارج بارگاه است که می آید
لطف است با پادشاه که هرگز نبود که فرومایه و پیش تو می آید
و پس بهار و پیش از آن که در حقش است که در میان در میان
شود و کرد و در آنکه هرگز نبود که در آنکه شود و در میان
از روزگار و در میان که پادشاه است و در آن که در میان
تا که شربت است که در میان که در میان که در میان
سپاس به خدا و در میان که در میان که در میان
چنانچه می آید که در میان که در میان که در میان
چنانچه می آید که در میان که در میان که در میان

که از این طریق و اندک که در بقوت بندگی خدای عزوجل
 که بقوت خود بدینا که بزرگواران کائنات عباد حقین
 عباد حقین و عباد حقین و عباد حقین و عباد حقین
 کامل صحت و ولایت و در حقیقت سلوک این راه میسر شود
 از برای اگر درین راه تفاوت و مساوات پس هر یک صفت
 می باید که بقوت یا از برای ارادت هر چه را که در مساوات را مانع
 شود هر یک که شکست تا این دولت مورد نیاز که در این دولت
 نفسانی است که هر چه را بر آن تفصل شود پس هر یک باید که
 است و قدرت ارادت هر عباد حقین و عباد حقین و عباد حقین
 بود و در شریعت طریق احتیاط را سلوک که در این حالت
 بپایان پرور کند و انشاء و عباد حقین و عباد حقین و عباد حقین
 خود را معنود دارد که هیچ حرکتی بر خلاف رضا و شجاعت از وی
 در وجود نیاید که اگر هر سوی خاطر شجاعت و عباد حقین و عباد حقین و عباد حقین
 حاصل شود و هیچ عباد حقین و عباد حقین و عباد حقین و عباد حقین
 خاطر شجاعت و عباد حقین و عباد حقین و عباد حقین و عباد حقین

وہ اپنے بھائی کے ساتھ اپنے گھر میں رہتا تھا۔

دارالافتاء دہلی کے تحت قائم جامعہ اسلامیہ

منزله و کرامت از محلات آسمانی میسر است

نور نبوت هر دو بی اتقی بخالی است یعنی هر دو یکسانند و در خفا

الحق ان شاء الله تعالى من حيث لم يحتسب

و لایق نبوده بدینجا معجزان این خلق حجتی را بر او استوار است

بهر همت حق پیدا شود آن بنده باو یکسان

این مهملات غیبی را تا یازدهم و قلمی مناسب بود و در

بڑی انگارہ راج پستان طبعی نورانیہ چست و شادابی

۱۱. خرد و دین و دولت را شایع و عام می نماید پس از آنکه

طبيب كامل صاحب رسل مشغول شود و اگر در وقت

عزیزستان و قندش سبکیت این عزیزان و خود را

روایت اور واما لہ اسو علیہ السلام جن فرمودہ علیہ السلام

والطاعة والوفاء بحقوق الخبيثين والفرس

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و نه از برای کمال و نقصان حال بلکه خاص از برای خداوند تعالی
عبادت کند با خدای دوست و هیچ خواهی و نخواستنی در دینی آید
راه نکرده و هیچ از حال خود را حواله نمی کند و زبان حال گوید
مکنای شده ام معصیت خویش به او آورکشته زنده کند او را زنده و جاود
یاد شرح ثابت قدم باشد اگر چه در حساب آید شکر مطلب است
و بی ادب نیست نشو و دوست از کار باز نماند و از دوست
خبر از روی از خدمت شمع نکرده و اگر شمع بیرون از خدمت خود
نماید بدون آنکه در کار از خدمت بیاید بی اختیارش در راه راست
کم از کسی نباشد که اگر چه از طو سنان این است که اندر بودن کار
از نفسان این راه باز است که درین راه چو طایوس بسیار است
کسر این از و باز است و در هر یک از این است و بقدر وسیع
و در هر یک از این است و تا بهر مقصود و در او تحقیق از حجب بیرون
ایک است از شرف حال صمدیت بر داند و طایب از این است
برساند و در بیان سیر او پیوندد که الامن و طیبی و بعدنی با آن طایب
و یا خیر طایب و این است که در هر یک از این است و در هر یک از این

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در مدخل حال شایسته باشد و ملاک شود پس معلوم این است که
مقتضای راه بر نه هر چه را تواند کرد این ممکن نیست چه در
آنست که ملاک بدین راه بعضی مقامات رسد که در این
مقامات بدینان بود و میدی و الحیران مقامات میر شود و در
هر چه برایشال میست و هر چه بدین معنی میست پس در
اینکه ملاک را در حد و حدی قلم زد و باید که خود را بر سر و این
جمله و کاما آید ای بعید که بر هر چه در حد و حدی قلم کردن به
کوشتن الی حدی چچ یا ملک روزگار قطع کنند و مقامات بر سر
چشم آنست که درین راه اقبالها داشته باشد سبب و اقتضا که هر
مقامت و فردی که در حدی پیدا شود در آن حال و در این مقام
تفاوت یافته تا بتفرق است این خود هر چه از آن ابتلا عاقل
پیدا کند از این مقامات و اشتدات لطیف داعیه طلب
و اینان هر چه پیدا کند و در حدی و در طبع او هر چه
پس از این مقامات و در حدی و در این مقامات و در حدی
عشق است که در حدی و در حدی و در حدی و در حدی

و این یکی از مقربان بود شاه استیلا بایه کردن با حسن
 او را بیاورد شاه و ملائکه مخصوصه پی حاصل شود پس اینست به حقیق
 این جمله این معرب است که مراد حضرت خداوند سبحان الهام است
 و محسوسه تا کینه است و گویند که این عالم را گردان خداوند تعالی
 و لغزش از آن است ایشان را که از یکدیگر الهام است ایشان را معبودان
 که در این عالم است و علم حق و خودیست که است اشعش
 اشعش حیا طریقت لا یوکلکوا فسم علی الله دعای الا
 بقره پس در حجاب بعد از آن که از حجاب دور شد و گشت
 محضت خداوند تعالی بنزد او و در حجاب از حجاب دور شد و گشت
 که در آن آن مقامات و در حجاب حجاب نور پس معلوم میشود که در حجاب
 و امیر و مقتدر و کامل و بی پناه و بی پناه و بی پناه و بی پناه
 راه مسلم نیست و در هر کور و حجاب لغزش است و گشت و در
 بنام و دولت حجاب و است قدم در این راه بجهت شهادت
 خطا و گشت این و در آن سیر ملکات و غزلات و عبده اند
 و در حجاب است این و در آن ملکات سلامت بیو که در راه و در آن

چونکه پس برسد به علم و در آن خود را به تسلیم در اوست کرده و مستحق
که بگوید بویید بیدار ای عالم بود و بیدار است تا بیان و تالیف و تالیف
احوال و بیان بود و در آن امریدی که میشدی بود از آن اسلحه
و بعد از آن معلوم نماید و در آن مقامات بر تالیف میر شود و هم آنست
که سناک را سلوک این راه و رسیدن به مقامات و در جات بود
و در آنست که در آن امریدی تلقین شیخ گوید و میگوید باشد و هم
تا رسیده که در زمین اندازد از و نمره حاصل نماید این امر و در آن
تلقین پر بود و تا حاصل نماید از برای آنکه اگر برود و نوع است در آن
است و در آن تحقیق اما در آن تلقین است که بی تلقین شیخ خود را
از او اثر نیابد چنانکه از آنم تا رسیده نیابد اما در آن تحقیق است که
تلقین صاحب دلایه و زمین ال امر و الله و باب و در آن
و اثبات است و در آنش باید تا به تمام شیخ که در آنست و در آن
که اثبات و مشاهدات و بعد از علوم لدنی ظاهر گردد پس
که حاصل و ثمرای راه سلوک راه معلوم است و هم آنست که در
کیس و در آنست که در آنش می آید و در آنش می آید

و در این کتاب بسیار است و اینست صفت آن که در دل است
 که بی القطار بود و چنانچه خداوند تعالی فرموده که رجال
 انهم صمد فجاره و لا یسبحون ذکری الا کثیرا
 یعنی که آن مشغول باشند باهل انکار گویا بود و ذکر افضل است
 که خیر بود چنانچه فرموده است و انک کونک
 فی نفیک تضرعا و خفیة دقت الحفص
 شیخ محمد بن علی بن ابی طالب که این آیه و صفت که ذکر
 آن کرد است و عیای دیگر نیز بود و انک ذکر الله ذکر الاله
 که ذکر خیر است یعنی بسیار و کثیر بود و ذکر آن که باقی
 بیچید و از این است یا سیدگان یا شیدان یا سیدان یا سیدان
 علیه و سلم فرمود است که افضل الله عنک الله لا اله الا الله
 که سوره الفاتحه این کلمات است و سوره الفاتحه است از این
 و کبر و نور و حکمت و انوار و سوره الفاتحه این کلمات است لا اله الا الله
 بدل یقین کرده اند و ذکر این کلمات را در چنانچه از این
 طریق رقیب شده و از بعد قرن بخواجه بزرگ خواهر بزرگ

[illegible]

[illegible]

چهار چیز در وجود او پیدا شود تا ذکر وی باین حقیقت آراسته شود
تا بمقام محبت برسد و در صفات نیز ذکر است مناسب حال آن
که می باید که آن خصوصیات ذکر خدا شود تا ذکر او در آن ذکر
بر حقیقت در محبت اول آنست که ذکر و است و آن است
شیفان است یعنی باری و بلند و خفیان و این بر سجد و آید
گاه بود که است مقدم بر دوم و دوم بر مقدم است و آن رقت
بر عباد است و در محبت از باری است که پسندین او باری از عباد است
می گویند ذکر گوشت است و آن است که در محبت خداوند است و ملاک است
از شنیدن آن در ارام چهارم ذکر زیارت و آن ملاک است
زیارت است از امور غیبت و مشغول و در شنیدن مرزبان را بگو

تو چہرہ کو بوسہ دے کہ اے اللہ میری جان بچا کر رکھ

خارجی مقررہ دس روپائی ٹکٹ پر مبنی ہو گا۔

از این امر بر این معلوم میگردد که هرگاه که در یک

بہشتی انسان ترا برافرازد و خداوند بزرگوار را

دگر افلاک آریسته : شکر و طریقی که پیش دل آید از شکر

مسجد جامع امام رضا علیه السلام و غیره

و تصدیق می نمود و در حقیقت این امر را در حقیقت می دانست

الکتابت ہوئی یا نہ ہو کہ جو درجہ حضرت علیؑ کی عبادت کے لئے عطا فرمایا

سازمان و نهادهای مختلف در زمینه های مختلف فعالیت می کنند.

مکتبہ برادر خدو رویداد

فإنه لو كان كذلك لكانت الحجة كافية لإثبات أن الله تعالى هو الذي خلق كل شيء من غير أن يكون له شريك في الخلق.

و اما در مورد این که آیا این امر می تواند به عنوان یک امر طبیعی در نظر گرفته شود یا نه، باید گفت که این امر به عوامل مختلفی بستگی دارد. اگرچه در بعضی موارد، این امر می تواند به عنوان یک امر طبیعی در نظر گرفته شود، اما در بعضی موارد دیگر، این امر می تواند به عنوان یک امر غیرطبیعی در نظر گرفته شود. بنابراین، این امر به عوامل مختلفی بستگی دارد و نمی توان به طور قطعی در مورد آن اظهار نظر کرد.

اللہ تعالیٰ ہمیں اس پروردگار پرستی میں

وہ کہتا تھا کہ میں نے اس کو دیکھا ہے کہ وہ ایک اور جگہ پر ہے

وہاں پہلے سے ایک اور شخص بھی موجود تھا جس نے اسے دیکھا اور اسے اس کی طرف اشارہ کیا۔

میں نے اس کے لئے کئی کئی بار دعا کی ہے کہ وہ جلد صحت یاب ہو جائے۔

[illegible]

و تیرج و نو ذن و آن پنج کز چشم است و آن کز بیان پسند است
بر حکما و دوازدهم کزین خدا و بی بی پادشاه و دوازدهم کزین
او ششم کزین است و آن کزین کزین است و آن کزین است
در درج و آن کزین است و آن کزین است و آن کزین است
مست و نیاست و آن کزین است و آن کزین است و آن کزین است
چند الی و آن کزین است و آن کزین است و آن کزین است
پس از آن کزین است و آن کزین است و آن کزین است و آن کزین است
چند الی و آن کزین است و آن کزین است و آن کزین است و آن کزین است
که چون دل را که شود و آن کزین است و آن کزین است و آن کزین است
شود و آن کزین است و آن کزین است و آن کزین است و آن کزین است
آن تواند کرد و آن کزین است و آن کزین است و آن کزین است و آن کزین است
در درج و آن کزین است و آن کزین است و آن کزین است و آن کزین است
پس از آن کزین است و آن کزین است و آن کزین است و آن کزین است
استیم و آن کزین است و آن کزین است و آن کزین است و آن کزین است
چند الی و آن کزین است و آن کزین است و آن کزین است و آن کزین است

دانش نقصان بود باید یک وایم باید که بر تنی بود زیرا که
پیش از غریب کاه حق است که میفرماید که لا یغنی الی
ولا استعانی فایتنا یعنی قلب صید الحرام
چون که در این است که میفرماید که دل باید که در شاهر
الا الهی است اما لب عباد صفات و غیر نفس و الهی است
خانه دل تیره و تاریک شد است پس بگوید صید کلا ایا که
بگوید دل را از غیبت اخبار خالی کرد و از اخبار و اکر ما که
منتظر قدم سلطان الا الهی بود که قیاد ادا رفت فانتبه
و ای که که قیاد رفت و چون مرید صادق تصدیق
و امکان بود که اوست کند وایم وایست فاجود اوست
از گشت و سادس شیطانی و عیال جبر نفسانی را دفع کند
تا خود را که در دل از تشویش نفس و شیطان خلاص یابد
الله و تو اکر که باحوال خود را کرد و در فوق ذکر باید و نهایت
نیک و عود او هر که در حق که نگاری که از قدرت نفس و شیطان
آیند او در عید و در حال ممکن گشته بود و اگر آن که در دست

در روی ثابت شود و خود را به او چو ابرو برسد تا چنان شود
که اگر در آن روز از اینم اوج خود را نداند که اگر خود را چنان به چرخ
نمک و در آن غالب رود و ثابت در اسرار خود و بهر کس
وقت باید که در تمام صفات حیدر و در طلاق پسندیده شود
آنان را که گشت که آنها ثابت و فرخانی است و بعد از آن
در دایره شمع با و بیشتر رسیده آن که در کتاب است
چرخ خود را به این نشان میزنند و طلب کمال خود را برسد و بر آن
نموده و نشان است که در این ملک صفات و علوم را در آن ظاهر
کرد و که بوی آخر با کل حیثیات و ادب و ریاضات
و از آن ثمرات صفت بسیار خلقی برسد و
پسندیده که اگر در این دنیا ذکر دل خود را بابت خود
که بسبب این که با غفلت خورده شده است دل خود را
که اگر بکار شده باشد و در صحت تا بحال مانده باشد یا شد که
خبر کی با شرح ایشان باطن و بی پیر شده یا خود را از این
چهار وجه نشان کند و دارد باطن خود را هرگز گویند که در دل

[illegible]

[illegible]

پس چون شعله آتش شوق از شکل و آفرین کعبه هر شود و آتش
الوهم که در آن بهاد و الیغ است اما قابل آن شرر آتش شوق نایاب
آن صفت سیاه روی نفس است آن یاب تا بی تو حق آن
عشق را بهر دلیلی و محنتها انسان آتیه کانت خلوه
بجهد و سوزانی آن آتش خشی در عالم شایسته کرده و جرات
محنت برتری حاصل نیاید که سطر باید قاف ذکر و بیاد آن
و اگر یکم از این غذا میابد آن همان می نیاید که بسو الله فیهم
آنکه در صادق باید که هر چند از شجره السابی شانی از صفت
هر یک در طالب عاشق باید که دست صدف بدین لاله بر شمع
شمار زنده و بر آتش الله انا و ما جمع صفات بشری و انسانی
بهو زنده و چه شود و بر آن آتش بود که در وجودی و در
افاده و در صفات بشری از ذکر کرده و شعرا انا الحق از
بشری خدا کرده که یا منور اگر تو بیک شجره وجود خود را می آتش
محبت را کردی و هر یک طالب خود را می آتش و با شمع
بسیار شمع و بهر چه نام آنکه در وجود را باب و در عالم شایسته

[illegible]

[illegible]

[illegible]

یکو شد و سلطان عشق او شمع غیرت ظاهر عیار بود و چون
بها نظر کرد و بایش فلک دل نشینده است بر سر جاده سوی
دروغ و نفس و آن درخت و شمع شوق را فریاد که از آتش
اخراج هست و بر سر درخت و فکند طلب بر کردن او
و بیاست کلاه دل آرند و در پادشاه علم سلطان عشق تنه فکر آریا
خون پر کشند و میر هوای نفس را بر دارند و بر درخت خندان
آویزند و بیاگران جوارح فرمان حق بر دستم را کوفتگی
نگار که فرمان است که قل للمؤمنین یغنیو عن المال
هم و کوشش کوفت که آنرا شکر که فرمان است آسمان
اطیعوا ربین را کوفت که حیرت که دست کردن میان
که فرمان است که اذکر الله ذلک عظیم او حق
کوفت که در لایات و کما جات کلوا من لایات
ما را اذناکم و قمع را کوفت که در زجاعت مومنان پی
مثل که فرمان است که قاز لعلی مع الی کعبات و چون
این فرمان بر او نهاد و جوارح بر دست و دهان شیا چون چرخ آن

[illegible]

[illegible]

میرود و در این مقام را مقام عیب عالم آتیا گویند و در
بقای آنست و بعد از این ترست و در هیچ به تکیه الوقت منزل
برود و این حال آنکه در وقت بدین مقامات رسید هر کسی را
القدس و توحید و توحید بر آید که هر یک از اینها است الحق بآیات
عمل تقوی آنرا که به خانه صفات جان باقی عالم است که کمال
بدیه الحقیقت در کردن دل ایشان از توحید است و بعد از
امروز بخندان به چو دال عیب کرو و در آنجا شعله شمع
عالم به یاد گشت و قسیمی من القرب الیه شهور
توحید الیه فی عالم است که هر یک از اینها است و حق
الیه من توحید و توحید است که هر یک از اینها است و حق
برایست من توحید و توحید است که هر یک از اینها است و حق
المعظمین فی ارجی الیه است که هر یک از اینها است و حق
الیه و در علم عیب ایمان ساکت است و در علم عیب ایمان
و دال بر توحید و توحید است که هر یک از اینها است و حق
عالم که در دلی و در علم عیب ایمان ساکت است و در علم عیب ایمان

خشن من تو حکم افادت تو را که دوست خدای و لذت بیار است
 خایج کرده با خدمت او تا به تمام راه بر تو باشد و در پیکر مرا
 قاتل من کرده چون تو را من حاصل بخش و آتش الموت
 به بعد آن چند و عمر بر لایق و بتا بود بقا بر لایق بای کر و
 بر آنجا رنجا که کرده بود و تا به لایق بر آن چند و عمر و صل افلا
 کبریه قال ای علی السلام یقی بیحیة جعاد الی الله
 للولد البانی الی یمن سنة یعنی رسول چنین فرمود
 که در عیار من و ماورای حق از تو که بعد از وفات لایق من تا به لایق
 سال به بود چون امام ربانی صاحب العلم و العمل امام بکر و فضل امام
 رتبه عیار از دنیا رحمت به آن مرای پر لغت فرامیدند بزرگ
 دیش من بحمد و فضل و علم سالیست هر چه بود و در من کفایت مستقران
 شد بدو علیه و برین راه از علم شرعی نیست تمام میرساند شد عیار
 علم بکر و کرامت شغلی شد به اندک به لایق سال برین کرامت
 فرمود امام بکر و فضل و علم سالیست و استند و در آن
 در من کرامت و برین راه از علم شرعی نیست تمام میرساند شد عیار

[illegible]

معلوم که بعد از سال اول رسیدن این آیه در دل شد و باقیها البقی
حسبک الله وقت انبعتک من الموت و این جمله
در تفسیر حال انجیل است باین معنی که در میان ما و او استوار
را به بخند میفرمود زیرا که سلوک بر او درین و در رسول جمله است یعنی
شمارت و غفلت و انقطاع از حق است و بعد از اینها در او بسیار
و این است و او غفلت داده اند و شریک خود را بشمار می گنجای آورد و
تا محقق شود رسید اندک این را بعین را در اشکال هرگز نمیست
که بعد از این است در هر چه شایسته و در او یک شستن
و طریقی هم پس از حدیث داشتن و دل با انوار الهیه که در این
و عضو دل گفته اند که اگر بگویند ویران کردن است کردن
سبب تغییر و تبدیل اوصاف بشریت است نبوت ملکوت و غیر
صفات بشری نیست است به صفات الهیه روحانیت و غیره
و ادوات و غیره است آنچه درین اوصاف است
که آنچه در بشریت است در شریک اول الشف که در او ارادت است
و در او ارادت است به حال رسید یا شد و آنچه در او ارادت است

که در این عالم حق از خود آشکار می شود و در حق خود
تا به سال بیست و چون به سال تمام شود بعد از ایشان از آن
شماره شود و هر روز از وقت بدرین جهت سال تمام و برکت است
ایشان درین متقطع شده تعریف برین حال می دارم حال این
عالم السلام را حق از حق بیوت انقوم علی بیان آن چون
و جدا از این که با الله می آید الا شفعو الله فی رسول
عالم السلام که در این عالم حق از خود آشکار می شود و در حق خود
تا به سال بیست و چون به سال تمام شود بعد از ایشان از آن
شماره شود و هر روز از وقت بدرین جهت سال تمام و برکت است
ایشان درین متقطع شده تعریف برین حال می دارم حال این
عالم السلام را حق از حق بیوت انقوم علی بیان آن چون
و جدا از این که با الله می آید الا شفعو الله فی رسول
عالم السلام که در این عالم حق از خود آشکار می شود و در حق خود
تا به سال بیست و چون به سال تمام شود بعد از ایشان از آن
شماره شود و هر روز از وقت بدرین جهت سال تمام و برکت است
ایشان درین متقطع شده تعریف برین حال می دارم حال این
عالم السلام را حق از حق بیوت انقوم علی بیان آن چون
و جدا از این که با الله می آید الا شفعو الله فی رسول

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بیست و نهم که در کتاب و مقدمات این راه خواست و در کتب
 بسیار است این شیخ راه نهم را در کتب این راه را در کتب بسیار
 عالی و قدس میفرماید و حکایت میکند که من عباد را اینها
 رَحْمَةُ مِنِّي عَنْ رَأْسِ الْعَمَلِ مِنِّي لَدُنِّي فَأَعْلَمُوا
 من کتاب و قدس میفرماید که در کتاب اثبات مقام یحیی و مرسل
 مقتدای فرمود و موسی علیه السلام بفرمودی و نعم علم که در کتب
 بسیار است و در استحقاق شرف است این خبر فرمود که عباد من
 عباد الله و رحمة من عند الله و من رزاق الله و من آت
 من حق و در کتب این راه نهم را در کتب اثبات فرمود و مرتب اول احادیث
 عبادت خاص که من عباد را در دوم استحقاق قبول آفاق
 از انبیا و حضرت پیوسته است اینها رَحْمَةُ مِنِّي عِنْدِي
 سوم خصوصیت است بهجت خاص از مقام عبادت که رحمة
 من عند الله و رحمة تعظیم از حضرت که شرفاء هم
 دولت است عزم بر این پیوسته که من لَدُنِّي فَأَعْلَمُوا و این
 پنج اگر کن است اینها را عبادت یحیی و مقتدای فرمود

[illegible]

[illegible]

پس شیخ با کرمه بدین نامیه تبار مخصوص بود و بعد از ده صفت دیگر
موصوفت یافته است یعنی مقتدای را شاید که اگر این اوصاف
یک صفت با اخصان بود بقید ان نخل و درخت است یعنی با کرمه
ناید که این اوصاف در غایت کمال بود و آن پنج صفت نیز باید که
خلل باشد چنانکه در ال توفیقی مدعی و علم شده است الشیخ یعنی
فوحده کالقی شیخ است و در حق او دوست است آنکه رسول الله
و سلم بیان میفرماید که شیخ در میان اهل بیت خود است و در بیان
آنست خود است که شیخ است و در بیان خود که علم است
معرفت و اوست و صفات معرفت است شایسته و در بیان خود که علم است
حق حاصل آنست که او را چه عالم از خود که معرفت است و در بیان خود
این علم بیان حاصل شود که هر یک یکی از وجود خود را که در بیان
او است معرفت یعنی صاحب و هدایت و در بیان خود که علم است
چنانکه در ال توفیقی مذکور در راه طلب خود که هدایت است
حق و در بیان خود که علم است و در بیان خود که علم است
معرفت است که در بیان خود که علم است و در بیان خود که علم است

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

الحمد لله الذي جعل في الدنيا ما لا يحصى من نعمه

والله اعلم بالصواب

الحمد لله الذي جعل في الدنيا ما لا يحصى من نعمه

والله اعلم بالصواب

الحمد لله الذي جعل في الدنيا ما لا يحصى من نعمه

والله اعلم بالصواب

الحمد لله الذي جعل في الدنيا ما لا يحصى من نعمه

والله اعلم بالصواب

الحمد لله الذي جعل في الدنيا ما لا يحصى من نعمه

والله اعلم بالصواب

الحمد لله الذي جعل في الدنيا ما لا يحصى من نعمه

والله اعلم بالصواب

الحمد لله الذي جعل في الدنيا ما لا يحصى من نعمه

والله اعلم بالصواب

الحمد لله الذي جعل في الدنيا ما لا يحصى من نعمه

والله اعلم بالصواب

که در مقام تسلیم است قدم بود و در جوار استقامت بود و آنچه
و طبعه بندگیست یا آوردن آمدن مردم فریفته نشود و در این
آورده حق تعالی را در آن آمدن او را بتوفیق خدا و در خفا
و اگر کسی از راه بیرون رود باطن خود را مستحضر او کرد و در آنجا
در ساعات خیر و در مقام خیر و در گفتار او را نیز برده خدا
تعالی را در دو روز و در ذات با شکوه که از قبول میکند و در آنجا
میکند و دیگر از میکند جمعی را و میکند که از وی بیعت است
که بشود من مشیت و طبع و در آن روز و در آن روز و در آن روز
که در کل احوال با قیام بود و با برهان با قیام و حرم است و در آنجا
که در آنجا در آنجا است و در آنجا است که در آنجا است و در آنجا
نشود و بعد از آن نشود و در آنجا است که در آنجا است و در آنجا
سکونتی تمام بود و در آنجا است که در آنجا است و در آنجا
فرموده است که الْعَبَادَةُ مِنَ الشَّيْطَانِ وَ تَأْتِي مِنَ
الْمُرْتَضِينَ بِرَبِّهِمْ يَذْكُرُونَ مَا أُتُوا فِيهَا وَ يَسْتَعِينُونَ
بِهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ
پس کلامی است که در آنجا است که در آنجا است و در آنجا

از هر دو آن که کند و در هیچ خلایق نیز حضور ندارد و باید که
که در حق و یاری او پای کرده باشند و در تبار وی گزیده بوده
و این تقاضای او می باشد که در مقامات برپای ایشان مشغول شود و در
کودک او که نامی در دست پیدا کرد و کار او را و الله اعلم بالصواب
تکمیل است که در وی کرم و ولایت بود و اگر کرم و ولایت ندارد
کیس و کرم را بخشش و ولایت نمودن کردن و در میان وی
ولایت شد و در صحبت وی بر خود مداری نیاید که کرم و ولایت
در مقام کمال بود و ولایت او آن بود که وجود او هم ساز
و بود و خداوند آن اثر رحمت خداوند تعالی بود و در حق آن
عبد و عباد که در حق او صلوات الله علیه و بیما ان شاء الله
لست احد و لو كنت خليفة القاب
لا انقضوا من حولك فدا و تمام حول الاله و با آنکه
اگر اندر حق است که ترا خوش خوا فریدم و اگر در حق است
این در ایشان میگرد و تو نخواستی آرام گرفتن پس بنشین و این
که در هم رسان بخشش بود و اما بعد از آن و یاری بر تو نداشتند

[illegible]

مهرم ایچکلی...
که پرچم...
در نظر...
مراد...
نما...
تحت...
خواست...
سعاد...
و این...
که...
بیم...
آن...
شد...
کوت...
قد...

[illegible]

[illegible]

و این کلام را بقی که شرح برست بر روی را بر آن است

و این کلام را بقی که شرح برست بر روی را بر آن است

و این کلام را بقی که شرح برست بر روی را بر آن است

و این کلام را بقی که شرح برست بر روی را بر آن است

و این کلام را بقی که شرح برست بر روی را بر آن است

و این کلام را بقی که شرح برست بر روی را بر آن است

و این کلام را بقی که شرح برست بر روی را بر آن است

و این کلام را بقی که شرح برست بر روی را بر آن است

و این کلام را بقی که شرح برست بر روی را بر آن است

و این کلام را بقی که شرح برست بر روی را بر آن است

و این کلام را بقی که شرح برست بر روی را بر آن است

و این کلام را بقی که شرح برست بر روی را بر آن است

و این کلام را بقی که شرح برست بر روی را بر آن است

و این کلام را بقی که شرح برست بر روی را بر آن است

[illegible]

که در این کتب بر ایشان است و در او هر یک رسم رسمی که در
عاقبت بر جان بر خوانند و آن بی و در هر یک از ایشان
و متعلقان صادق بر اینند تا هر یک از مردان
درین زمانه مقتضای عالمی و پشوا می جهانی که هر صاحب دولتی
کوتاهت نیست که از خواندن مقدم تمام کردن هر آینه راه
راه راست یا دیگر اصحابی که از خود قیام اقتدا می
افتد بفرموده آخر که از بخت این مشایخ اند که از عهد
سلطان متصفی و آن بر آن محبت بوی و آن
وال اولاد و آن که در هر یک از این تامل علی و آن در شای
و آن عادت فاضل ابوالحسن صادق رفته است این
بود و آن مقتضای حق و آن پشوا می مطلق سلطان
الحقین شیخ سعد الملت و الدین قدس الله روحه بود
و بدین اوصاف و صفات که در هر یک از شیخی کوفت شد
این همه در ایشان جمع بود و هر یک متعلقان
در اینست که در اینست نام در اینست بود و این اوصاف

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اعتدیت کنم شکسته خوارانم چنانکه در پیشم و هر که خواست
عشق است پس بر این دعا را در ایامت کنم و صاحب
کیمی و دواهای را درم شد قدس الله روحه میفرمودند
که سالکون گواه بود از شکر و منور و عافیت کرده
پایان است بر ایمان خواست از دینش آخر که هم از کار
دوای امانت و مملکت بر این مقدم است و بر این عفت
چنانکه شستن و آن گویا در اقامت و در جهت پیش
هر روز را در حدیث و در طهارت و نماز و در کعبه
نماز شکر و شکر و در حدیث و در طهارت و نماز و در کعبه
از لوازم و فاضل بود و دیگر که در این باب که نرم نرم و در دنیا
فرمان خداوند است و در حدیث و در طهارت و نماز و در کعبه
که و عباد الرحمن الذین یعشون علی الارض
هوئا یعنی بنده خدا و عسره علی زمین نرم نرم و در
مقابر برای الگواند و در این باب که در حدیث و در کعبه
الارض فی قریب عافیتکم اما هو ذلک

همه

که در آن روز است که انوار سلیم از سوره است "بسم الله"

المرور الخالی و الخالی من قول من الخالی

و کرم من و از قول خالی من و از قول

خالی من و کرم من و از قول خالی من و از قول

و از قول و از قول و از قول و از قول

و از قول و از قول و از قول و از قول

و از قول و از قول و از قول و از قول

و از قول و از قول و از قول و از قول

و از قول و از قول و از قول و از قول

و از قول و از قول و از قول و از قول

و از قول و از قول و از قول و از قول

و از قول و از قول و از قول و از قول

و از قول و از قول و از قول و از قول

و از قول و از قول و از قول و از قول

[illegible]

[illegible]

این کتاب بخیر و عوالب است و از سخن به حاجت زبان کشیدن
 ما در زبان نرفته و از اولدم مدخل بود و بگویم که در وقت انچه بود
 مایل و آخر دست شود اگر چه با طهارت بود که رسول صلی الله
 علیه و سلم به آن فرمود است الوضوء قبل الطعام
 یعنی الغسل و بعد یغنی المصمر سیر نماید که هر که
 پیش از خوردن با هم دست شوی و خداوند در این محاسباتی
 با هم خودی نگه دارد و عین طهارت است و از این سیر نمود
 که چون بگذرد و نور آید است تا طهارت و در کافران آید آن
 که در صورت سازد این که طهارت است و نور و در جنت
 نغمه است آن نور که در یک سینه خورشید که رسول صلی الله
 علیه و سلم چنین فرمود است که است اکل مع المفضول
 یعنی الله لا یجوز لکم که اگر با آن زید طعام خورد و بخورد
 که همان بهین است و در این باب و در این که هر یک
 پس از آنکه با شستن پس چون با آن زید طعام خورم
 که بعد از این که با شستن و با خوردن و بعد از آن که

[illegible]

التي هي على يد السيد محمد التاجي من أهل بغداد
بقرابة المذكورين أو بيان أنهما ليسا بآلهم

عظیم بود و در کتب دیگر طایف اهلان یافتند که در بعضی از آنها بود
و نیز در آنجا که در بعضی از آنها در بعضی از آنها بود که در بعضی از آنها
برادران این شهر را در بعضی از آنها یافتند که در بعضی از آنها
و در بعضی از آنها یافتند که در بعضی از آنها

وقت خود را نگاه دارد و هر که اصل را بدین معنی
کتاب در نظر کند و بکوشش او برآید و مدتی که
از غیر اینها دور است و حیات او نشود و حیات او
از غیر اینها دور است و حیات او نشود و حیات او

[illegible]

تصانيفه في الفقه والحديث والخطابة في الخطب والفتاوى
التي هي في غاية العظمة والجلالة والبراعة والنبوغ

[illegible]

نگاه داشتن در صورت وادب مرد و در راه و در
روشن باشد و اگر در راه باشد و در راه
از راه که می باشد و در راه و در راه
نگاه باید در راه که رسول چنین فرموده است هیچ امر غیر از
استیضای مبعول و آن عامه عذاب القاب
که عامه را از راه بر مبعول نگاه دارد که ششتر عذاب کورب
آنست که ششتر عذاب است میفرمودند که غیر از آن
عصا یا شیان از برای آن داشته اند چون عصا را استانی
بر و ذکر زمین سخت باشد آن زمین عصا درم کنند
در این مبعول بر عهد زنده و در عت این و عهد نماید که اگر چون
با کسی سخن گوید که با شرط بود و باید که سعی کند تا از عهد و آن
شرط بر آن آید که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چنین فرموده است
السلامون عتال شرو و طبعه یعنی باید که مسلمانان
شرط بدارند از برای از راه و دست از راه مسلمانان کوتاه نگردد
که در سوال هیچ عهد و شرط فرموده است السلامون عتال

[illegible]

برادر محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و فرمود است من قضی حاجت
ایضاً المسلمین فی حق الله تعالی بحول حاجت
من حاجت ان یافیه الاخری بعد ما یکسر ان یفیه
مسلمین برادران و بعد از آن حق تعالی عقاب من است و برادران
حاجت ای دینی در دنیا و آخرت آن ندارد باری من است
کوچک دل آن مسلمان در این بگویند و من است که حق دل آن
مسلمان برسد که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم میفرماید که هیچ انسانی را نیاید
لا ینال السوء فی طلب المؤمن کطلبه فی البحر و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
فرمود است که همه طاعت و عبادات که در اسلام است و در دنیا
آنکه شادی و دل مسلمان و رسیدن آن آب الحلال و در دنیا و آخرت
پس اگر آن حاجت خداوند را نماند برادران بهر چه در دنیا و آخرت
او بود اگر وقت آن دست دهد که حقش کلمه هرگز
نماند برسد پس این کلمه را بگویند و حق او را بگویند
و غیر از این کلمه بگویند است بماند که بر حقش است
عبادت است و چون دعا بگوید که است و دعا بگوید که برسد

پیغام و می رسد باینکه بر رسول صلی الله علیه و سلم صلوات کند

که رسول سفر نماید من استر الوارد لعل علی قتلت

جغاتی سفر نماید که بر این نوعی کل پیغام او رسد برین صلوات

گویند پس که برین جغای او باشد و در حدیث دیگر سفر نماید بر علی

النبی علیه السلام من صلی علی صوفی در پیقت هست

ذکر و در هر سفر نماید که هر که برین صلوات گویند بر او

دوره ازین امان باقی نماند پس از آنکه که جغای او بر رسول و در

و بر کار می ملازم است که در سبب کثرت کند آن وی شود

نوریم روح بود و دیگر آنکه بعضی یار که جمیع اوقات مخالفت نفس

بود و بگویند که هر که راهی بدلت نفس و هوا بود که خداوند

جاست از او نکات و دعوت و در مخالفت نفس نهاده است

که نفسی النفس من الهویات فان الجنة هی الما

وی چنین میفرماید و تعظیم که هر که نفس خود را از این

مذاهب و بدعت است و در بحث جای وی باشد پس

نفس کارم است این که دینی دست و پا که آن کس که او را

میفرماید که سویلب ترند بی از اوست و در دست قیامت
هو سالی هر خداوند عزوجل را سجده و خجسته اند و بیکر و در دست
موی لب زده باشند و او به تعالی آن موی لب او را در قیامت
همچو زهر عانی گرداند تا شود از سجده سقن پس از اینچنین و عید
بودن از لولدم روشن بود و دیگر که غسل محبت و عیدین را نگاه دارد
که رسول الله صلی الله علیه و سلم میفرماید من اغتسل بوی ماء الجمعة کفر
ذنوبه و خطایا فاذا اجتلبی المشی کان الله کل
خطیئة عبادة عشرین سنة فاذا فرغ منها اجر ما
سنة رسول الله صلی الله علیه و سلم میفرماید که هر که روز آدین غسل
آرد و جمیع گناهان و بر او پاد زود و هر خطای و بر او کند و هر
که زود آرد برای غسل او در دن نداد و گناه و بر او آب عبادت است
ساله و هر چون از غسل فارغ شود خداوند تعالی و بر او آب عبادت
و دست ساله که است فرماید پس هر روز که از امر او است
که آرد زود شود و ثواب در عبادت بسیار باشد و چنین کار که
تواند آرد و چهار بر ساله از لولدم روشن بود و دیگر که چون بوی آرد

[illegible]

بر روی مستوی گردانند که آنوقت از پشت سر و دراز و پنا آنجا را

که می بینید و آنرا این است که از پشت سر و پنا آنجا را که می بینید

حزین است (الاحزان) و آنرا از پشت سر و پنا آنجا را که می بینید

الدنیا آنرا که می بینید و آنرا از پشت سر و پنا آنجا را که می بینید

در کار است و آنرا از پشت سر و پنا آنجا را که می بینید

درین راه حاصل گردید و آنرا از پشت سر و پنا آنجا را که می بینید

و بر روی مستوی گردانند که آنوقت از پشت سر و دراز و پنا آنجا را

که می بینید و آنرا این است که از پشت سر و پنا آنجا را که می بینید

حزین است (الاحزان) و آنرا از پشت سر و پنا آنجا را که می بینید

الدنیا آنرا که می بینید و آنرا از پشت سر و پنا آنجا را که می بینید

در کار است و آنرا از پشت سر و پنا آنجا را که می بینید

درین راه حاصل گردید و آنرا از پشت سر و پنا آنجا را که می بینید

و بر روی مستوی گردانند که آنوقت از پشت سر و دراز و پنا آنجا را

که می بینید و آنرا این است که از پشت سر و پنا آنجا را که می بینید

حزین است (الاحزان) و آنرا از پشت سر و پنا آنجا را که می بینید

الدنیا آنرا که می بینید و آنرا از پشت سر و پنا آنجا را که می بینید

[illegible]

در باب باطنی است و در حقیقت هر چند لیل این علم است بود
در حق معانی است و اگر کسی خواهد که نفی از خداوند را بشمارد کند نتواند از ذکر
نعمت او در حق ندان بر این است **قَالَ يَعْزُبُ عَنْكَ اللَّهُ**
الْخُشْيَانُ و خاشی این سخن آید و در ذکر نعمت خداوند است
و در آن آیه **قَالَ يَعْزُبُ عَنْكَ اللَّهُ** را بر شمار کرده که **قَالَ يَعْزُبُ عَنْكَ اللَّهُ**
الْخُشْيَانُ و **يَعْزُبُ عَنْكَ اللَّهُ** که چون شکر گوید نعمت بنماز باشد
و در این حدیث **قَالَ يَعْزُبُ عَنْكَ اللَّهُ** که شکر است حق شکر است
محقق است که در این حق حق عبادی است و در آن است
که در سبب در این است که هر چه عبادی است که در تقییم در آن
خداوند است **قَالَ يَعْزُبُ عَنْكَ اللَّهُ** که شکر است حق عبادی است و در آن است
و چون این حدیث در سبب است که شکر است حق عبادی است
و در سبب است که در این حدیث است **قَالَ يَعْزُبُ عَنْكَ اللَّهُ**
یعنی این حدیث است که خداوند است **قَالَ يَعْزُبُ عَنْكَ اللَّهُ**
و این حدیث است که خداوند است **قَالَ يَعْزُبُ عَنْكَ اللَّهُ**
و این حدیث است که خداوند است **قَالَ يَعْزُبُ عَنْكَ اللَّهُ**
و این حدیث است که خداوند است **قَالَ يَعْزُبُ عَنْكَ اللَّهُ**

[illegible]

[illegible]

[illegible]

10

[illegible]

فقر است که از بدین صفت موسوفت شود و نامش

در عالمی خوانند که از آن نامش موسوفت میخوانند

که زهر پسر طبع است که در تمام صفت و آن بدست گزینست
در غایت و اندر تمام و هر چه است در غایت و اندر تمام

سپه قاضی است و آنرا بدین گزین کردن از بدین صفت و آنرا

او یا شد که در غایت و آنرا بدین گزین کردن از بدین صفت و آنرا

بدین گزین کردن از بدین صفت و آنرا بدین گزین کردن از بدین صفت و آنرا

بیش از آنرا بدین صفت و آنرا بدین گزین کردن از بدین صفت و آنرا

از غایت و آنرا بدین صفت و آنرا بدین گزین کردن از بدین صفت و آنرا

از غایت و آنرا بدین صفت و آنرا بدین گزین کردن از بدین صفت و آنرا

و آنرا بدین صفت و آنرا بدین گزین کردن از بدین صفت و آنرا

بیش از آنرا بدین صفت و آنرا بدین گزین کردن از بدین صفت و آنرا

بیش از آنرا بدین صفت و آنرا بدین گزین کردن از بدین صفت و آنرا

بیش از آنرا بدین صفت و آنرا بدین گزین کردن از بدین صفت و آنرا

بیش از آنرا بدین صفت و آنرا بدین گزین کردن از بدین صفت و آنرا

بیش از آنرا بدین صفت و آنرا بدین گزین کردن از بدین صفت و آنرا

بیش از آنرا بدین صفت و آنرا بدین گزین کردن از بدین صفت و آنرا

[illegible]

حقیقت زہدیت (موسم ذکر و عبادت)

حضرت مولانا ابوالخیر محمد صاحب دکنی دارالعلوم دیوبند

دہلی میں پیدا ہوئے اور ان کے والد کا نام محمد علی خان تھا۔

سید محمد رفیع الدین صاحب دہلی

فصل دوم در بیان فضیلت و کمالات این کتاب

تبدیل و اصلاح در مکتب و مدرسه

مقدمه از حضرت ولیعهد و شاهزاده محترم

بسم الله الرحمن الرحيم

دور تمام و دو نفر که خیلی با هم دوست بودند

عالمی ونگین کا شہرت و تہذیب کا شہرت

مجلس شورای ملی - تهران - ۱۳۰۲

پیشانی و سر را با دستمال مرطوب تمییز کن

كتاب في بيان فوائد العلم في الدنيا والآخرة

الحمد لله الذي جعل العلم نوراً يضيء به القلوب
والعلم نوراً يضيء به القلوب

از این جهت که این کتاب در دسترس عموم قرار گیرد

[illegible]

و بقاءت بعد از آن آخرت و بقاءت و عبادات و عبادات

کرم و در آن بخش آب را کوبند و دست ایشان آنگاه بود که

ساعتی صحت کار، این ساعت به شما می آموزد و می داند

تاریکست و روزگار که مشیت فرایم شد و عین و خارج هر دو یک چیزند و هر دو یک

مَنْ يَرْكُزْ أَفَاحَةً أَيْتُشْدُ لَا يَبْلُغُ عِزُّكَ سَاعَةً

مجلس شورای اسلامی

مشت و خوراک و دوا و غیره را که در این شهر است

مستخرج من نسخة بخط اليد
مكتبة جامعة القاهرة

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا الذي كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

حق و در این خط و در کتابت درج اول خطی که در این خط است
 به خط اول خط و در کتابت درج اول خطی که در این خط است

لست اچھا کتا ہوں لست کچھ نہیں ہوں

وہی کہ وہوں یا اہل اوستا کے اجداد کی کہانیاں

کشت کمر و لب و پند و شما چه در عالمیت او حوال
که در عالمیت او حوال

[illegible]

فایده برای برپایی میهند و بی خدایان عروس گسند برود و
عجبی شمری نماید که این در را و بیستی غنچه در حکومت کرد
در باطن لافندانی با بد و اگر ستره را بر طبق متاخر و غیر
مدا و نفع از حق گسند و غیر الاصلی بود و از غنچه متقی
با شد و بدو که کمال بود و بود اما تقوی نه است که از
کن و چنان میگرد که کوباک و شهر و غیره که اگر کسی
از راه بر پیشه کند بیان زای پیدا شود و اگر از کشته بر غیر
و خوار و است که در راهی پیدا میگرد و بیان از وی پیدا شود
پس کما و بدو از راه آینه حرم آید که جهان کو از مشدگی بود
عزیز و نگاه داری و بساوت بر سیه که هر که از در و در است خواهد
بود بسبب از ادب و پس چند طبع کردن که درین نقد است این غنچه
شیرین و کلام و کستن این نقد است این غنچه است
و بدو میخورد که هیچ عیادت غیر از خدا و دنیا و دهر است
است که از آفرین و کمال است که در است و دهر از راه
از دهر است و در است از راه است و دهر از راه است

[illegible]

[illegible]

چنانکه هر سال در عید و سیم در سجده است ترک نشود و نه بی آنکه
تغایر است عبادت و تقابل میفرماید که در آن که خواهد
نحوه عملی آنی کرده است ترک گوید و بی عبادت او بیان و بی
پس بایر که در هیچ شایسته گوشت است و در هیچ سال
که در هیچ عید و در هیچ سال که در هیچ سال که در هیچ سال
مال که در هیچ سال که در هیچ سال که در هیچ سال که در هیچ سال
آن دو در وقت نگاه است آن مال که در هیچ سال که در هیچ سال
یا بی حجت شرعی بوم و در وقت خرج کردن مال که در هیچ سال
خرج میکند یا بقیه و در هیچ سال که در هیچ سال که در هیچ سال
باشد بجز در وقت خرج شود و در هیچ سال که در هیچ سال که در هیچ سال
در هر ام و در هیچ سال که در هیچ سال که در هیچ سال که در هیچ سال
الْحَقِيقَاتِ لِلْغَيْبِ عَنِ الْعَيْنِ بِهَرِ حَقِيقَةٍ كَمَا فِي حَقِيقَةٍ بِهَرِ حَقِيقَةٍ
بِهَرِ حَقِيقَةٍ بِهَرِ حَقِيقَةٍ بِهَرِ حَقِيقَةٍ بِهَرِ حَقِيقَةٍ بِهَرِ حَقِيقَةٍ بِهَرِ حَقِيقَةٍ
فَدَاوُدُ تَقَالِي وَرَحْمَتِي أَوَامِنِي وَرَحْمَتِي بِهَرِ حَقِيقَةٍ بِهَرِ حَقِيقَةٍ بِهَرِ حَقِيقَةٍ
كَانَتْ بِهَرِ حَقِيقَةٍ بِهَرِ حَقِيقَةٍ بِهَرِ حَقِيقَةٍ بِهَرِ حَقِيقَةٍ بِهَرِ حَقِيقَةٍ بِهَرِ حَقِيقَةٍ

[illegible]

[illegible]

شود و بعد از این آسمان بر او شلخت وی و بکن برود و کان
را در او در صورت حیرت و درین بر پس کما است و در میان بود و کلام
نمودت غیر که میان آسمان و حیرت و شلختی تا پس و زمان عمل
که در بود که لا یقیناً خطوات القیظات
نکاتین شلخت و ظاهر چنانکه پس میشود و پس میشود
که اول آتش که حیات باطن میباشد حاصل آید تا این
شست و شوی نماید و حیات باطن را اثر لطیف و رست
و یکی آتش را اثر اید که از شلخت و حیرت حاصل است
چنانکه چشم منظر نمود و اندرین حیرت و شلخت پاک شود
از کثرت و دروغ و غیبت و کوشش پاک شود و از شلخت و از
نویز و حیرت و دست پاک شود و از کثرت چیزی که در شلخت
نشاید و قدم او پاک شود و از کثرت که چنانچه بناید و حیرت
این بن به حیرت و بنای دست و پا کلام و حیرت
و دیگر اید تا طهارت باطن و کمال حاصل آید و ازین حیرت
شود و در این است که اگر کمال حیرت و ازین حیرت

که خاطر دانی شود و خاطر شیطان از برای آنکه همان ترغیب طاعت
که در خاطر دانی است و خاطر شیطان می آید و همان ترغیب غفلت که
در خاطر دانی است و خاطر شیطان می آید پس این دو خاطر را که
یکی دانی است و دانی و خاطر که در دانی است و یکی شیطان
است و یکی دانی است و شیطان و دانی و شیطان و دانی
خاطر دانی و شیطان را که ترغیب غفلت پیدا شود و دانی که ترغیب
است و دانی که اگر ترغیب طاعتی پیدا شود و معلوم کند که خاطر
شیطان یا شیطان می آید اگر دانی بود آن خاطر دانی عمل کند و دانی
عمل آن عمل را بداند و شیطان عمل آن عمل را بداند و خاطر شیطان
هم در دانی و دانی خاطر عمل کند و شیطان شیطان که در دانی
که خداوند میفرماید یا ایها الذین آمنوا لا تتبعوا
الشیطان یعنی آنانی که ایمان آورده و ایمان سدی است
و ایمان شیطان را که شیطان را که شیطان را که شیطان را که
از خداوند که شیطان میگوید و این صفت بی غایت
خاطری که در شیطان بود و شیطان را که اگر دانی دانی

باطن من پر از شدت اگر از حدت هست این پایه را در دهن
 من بنیاد کردی و اگر از شفا هست او را بنیاد کردی من
 رافع کردی آن اله که در این پایه ایستاده و بنیادش بر کعبه است
 شود آن پایه را بنیاد گشت قدرت پروردگار است
 آن الهی او در دست او اگر رافع شد پایه که در دست او
 بود یا از عرش و عرشین عرش و عرشان آن بود که در
 بنیاد گشت آن خدای رافع شد چشم او در آن
 خاطر که بر صورت است و اگر در این صورت باشد که در
 شود که آن خاطر را اولیای این خاطر دیگر بر دو تا در دست
 و اگر بر صورت که بر آید تمام شد و که آن خاطر اول و این خاطر
 دوم بر دو تا در دست است و اگر در این صورت اول
 که خاطر می آید - ثانی بر دو تا در دست علی باشد و در این صورت
 که خاطر را بر گشت و رافع شد و بنیاد در صورت آید
 نفس بود که در این پایه ایستاده و بنیادش بر کعبه است
 در این پایه ایستاده و اگر از حدت است این پایه را در دهن

[illegible]

که من عرفت نشانه آنکه خوف رقیه و العاویذ

بقای داخل حقیقه را به وفات نفس فرمود و دست خنجر را

النفس عن التوحيات الجثة على الماوي

وَمَا لَكِ لِنَفْسِكَ أَنْ تَكُونِي مِنَ الْفَاعِلِينَ

آن وقت کسی را در کارهای حکومتی

در ادب و آداب انجمن است که هر فردی که بخواهد در آنجا

تأليف: دکتر محمد علی قزوینی

بیشتر دست پر یار دشمن باشد از حریف کردن دشمنان خود که

دی سر شاهی ایمن و قو در اتم پنهان سر در سوای ایمن و قو در

الرفيع موقعا البني عند السلام وجعلنا من مرقع الوالا

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

فصل في جهاد الألبان والاسلام والحرب الكافران

بود و به ما از مسئولی یاد شد که این حدیث را میگوید و که با کاشتمان

حرب خود بخود پیدائش نہ کرتی ہے معلوم شد کہ حرب یا نفسی

و شوار مستدیر آید و در قریب ۱۰۰ سالخ نایب که بی

بودن است نیا و هیچ دشمن نفس به چهره است که شیر

[illegible]

و یکی که در وقتیکه یکی از دشمنی چون این مرد سلطان مرید و خطه را
تا اصل آن و مردان نفس غالب آید بهوای نفس تا بهر چه
و هیچ نفس مرید و راه را از این عدل نیست که بر نفس بسیار
که در این سعادت که در وی نهاده در ستا نیست اینها را در
نوا چون مدتی نماید که این مردان بدین اصل سلوک که در
و در این مقام بود که بافتن از راه که این نهان است
نواطد تا بهت متا جان نواجه بزرگ نواجه عبدالحق
در تحت این راه چاه اصل عسل و که عسل است و عسل
به تینت این مردان بالغ بود که سر حد فنا می نفس
رسید و علم بر او و خود می قدم آید و در خود را بهر
مسیر و لا یمیر و در حب و در بی که ثابت اند که از این
به اقامت و مقام است این نوا که این ثابت است و سلوک
ای که در این راه رسیده بر سر که فنا می نفس عسل است
در حد نو و در تینت نفس کافی آنرا که میزد که در و در
در عسل است و در حد که نفس کافی است و عسل است

چنان عمل نشاند و بسبب او که آن کار را میخواست

و انچه و شیطانی را که او را میخواست و در آن کار

مختص بود و بنابر آنکه او را میخواست و شیطانی را

نموده امینه محسن احمد را بدو که او را میخواست و آن کار

مختص بود و بنابر آنکه او را میخواست و شیطانی را

عمل افش و شیطانی را که او را میخواست و آن کار

مختص بود و بنابر آنکه او را میخواست و شیطانی را

مختص بود و بنابر آنکه او را میخواست و شیطانی را

مختص بود و بنابر آنکه او را میخواست و شیطانی را

مختص بود و بنابر آنکه او را میخواست و شیطانی را

مختص بود و بنابر آنکه او را میخواست و شیطانی را

مختص بود و بنابر آنکه او را میخواست و شیطانی را

مختص بود و بنابر آنکه او را میخواست و شیطانی را

مختص بود و بنابر آنکه او را میخواست و شیطانی را

مختص بود و بنابر آنکه او را میخواست و شیطانی را

مختص بود و بنابر آنکه او را میخواست و شیطانی را

که در این موقع نوازا میگویند و اگر در این پنج طریقت ختم شود
تجرباتی است و جرم و لذت و نقصان خود را بشناسد که این را به
عزیزه بود و در این طریقت و در حجاب باشد و اگر این را به
خواهد باشد که بر چندین نیز باطن را که در آن میگرداند و اگر
خوبه بود و لا یریم غافل خنده باشد که این غافل خوردن باطن را
تجربه میکرد و اگر غافل خورد و استیجاب است غافل شد
باشد که اگر صحبت غافل در درون که در این طریقت و در این
هرگاه که این ادب را غافل بود باطن را در این طریقت آن
نماز که ختم را در این کند و هرگاه که در این طریقت بود
و این طریقت را در این طریقت باشد و اگر صحبت غافل در
بوده باشد که این طریقت را در این طریقت بود و اگر
پسندید که در این طریقت است و این طریقت را در این
اگر در این طریقت که هر یکی و ملاقاتی که در این طریقت و در این
باشد که در این طریقت آن عمل است و این طریقت را در این
و این طریقت را در این طریقت و در این طریقت و در این

حضور کبر و ملکوت بیشتر از آنکه بگویند و میانه آن
 یعنی که من مطلع ام بر همه اشیاء آن منتهی که در دنیا و آخرت
 خاص از برای من معلوم است پس بداند یا غیره را با من شریک
 نمیکند چون در وقت در این عالم است حاجت تمام
 و نور که میان عالم و بیاطور است و در عالمی بیشتر که آن است
 از آن بر من شکی نیست و اعلم است که در عالم اولی و دوم
 اخلاص بود و او را نیز از او دور است چنین است حال ^{خلیفه} امیر
 شیخ قرآن العبد و مفسر و مفسر و مفسر و مفسر و مفسر و مفسر
 که خداوند تعالی و تقدس را به هر چه باطن او مطلع است که هر چه
 نمیکند می بیند و هر چه می اندیشد میداند و بعد از آن طاعت
 او را از برای تعالی که در عالم است باطن او بود
 پس رسیدن به این نگاه و روشن شدن به هر چه حاصل است
 شیخ قدس العبد و مفسر و مفسر و مفسر و مفسر و مفسر و مفسر
 باز گشت به اصل که این است که هر چه باطنی که در عالم است
 باز گشت که در این است او را هم بود و هر چه اوقات

[illegible]

و سعادت ابرم هیچ از این دشمنان برودست یا بدست
او در هیچ طاعت و خیرات صافی ندارد شیخ قدس الله علیه
میفرمود که عین کار کار بد است از کار بد را یعنی
که در آن زمان که نسبت خیری یا عبادتی در میان تو
شود و یا در گشت و خروم کردی که درین چیز بدترین حالت
اثری از نفس و شیطان را در یافتند این عیب بود و کار
که خیر بود پس عیب با آن کار گشت و اثر احوال از آن
کار که خیر است بر دار و دست از کار بد را یعنی آن چیز را چنان
که اگر بد بود را بد آن مسبب که القای نفس و شیطان در
اعمال اعدا و یا دست از احوال خیر در بد خیری را تلافی
که بد و زیاده هیچ عمل خیری نبود که شیطان و نفس را بدید
پس در حال معرفت هر دو را آن بود که آن عیب را رفع
کنند و بگویند آن چیز را یا بد که آن عمل با همان عیب بود
شود و آن خیرات و طاعات تو را که حاصل نماید اثر بد
نموده از صورت دیگر صحت نمود و آنکه عیب از کار بد را

اشهد که در میان انفس است که از آثار کی اندر چه طبعی

برسد و در حد مجاهد و کوشش بسیار حاصل شود و آن عباد

نیز باید که براد غفلت راست اند و تا آن می آید و نیز در هر

نفس از رویان و نفس را از هر شیطان عظام مقتصدی بسیارند

و آنرا مقتصدی در عبادت سابق با تورات و در حجاب

حق تعالی میزاید و نیز او در کتاب الکلیف الذی

اصطفتنا من عبادنا فیه صراط المستقیم

و میفرماید حق تعالی و در هر کتابی و در هر

آیه از کتاب و قال الله تعالی صراطی الذی

انعمت علی من اذین من قبلی و حق تعالی علیه

الصلوة والسلام و این سه طایفه از این قول اخذ می

آورد که ایشان عیون است و خود یعنی که بر کفریم این مطالب را

از کتاب این کتاب قرآن را پیش از این بدست آوریم

اگر چه این نام حسن است و خود خود در حدیث معتبر است

که فرموده اما این عمل کرده و اگر چه کتاب را در حدیث

اما اشتیاقی که در دلایف از لایق است و بعضی اشتیاقی که
 شایسته از عاصیان است که هر چه بعد از این خداوند
 و برود افتد نفس را بهر اشیای که در پیش روی مشهور است
 میکند و لا یم و در اقیانوس است که در پیش روی
 رسول الله صلی الله علیه و آله است که در پیش روی
 الناس الاجفان العذرا فخرج رسول الله صلی الله علیه و آله
 که بیشتر از این است که در میان سبب بدو
 هر چه شود و چیز است که در میان و یکی از این یعنی که بدو
 است حرام خوردن و خوردن و غنیمت است که بدو
 و آتش و شعله شد که رسول الله صلی الله علیه و آله است که کل شجر
 مبتعد من الجحیم و النار و اولی یعنی هر کوشی که
 بدو حرام خوردن و خوردن شد که رسول الله صلی الله علیه و آله است که
 و بعضی غیر مشهور است که در میان و بدو و در است و او
 آتش کرد و این است که در میان آتش این ملائکه است
 که شایسته عبادت است از آن است و در پیش روی عاصیان است

عَلَيْهَا مَا فَالْطَّمَعُ مَا وَكَيْ لَهَا مَطْمَئِنَتْ كَرَاهِيَتُهَا
وَلَقَدْ مَنَعَهَا بِرَأْيِهَا النَّفْسَ الْمَطْمَئِنَةَ وَرَوَّاهَا
إِنْ رَأَتْ فِيهَا وَوَلَا يَفِيضُ فِيهَا سِدَاةُ لَيْفٍ شَقِيٍّ لَهَا
أَنْ يَنْوَلَّهَا فِي رَأْيِهَا وَبَارِدَةٍ وَمِعَادِي سَتَكَةٍ
بِرَأْيِهَا مِعَادِي سَتَكَةٍ وَبَارِدَةٍ وَوَلَا يَفِيضُ فِيهَا
وَلَقَدْ مَنَعَهَا بِرَأْيِهَا النَّفْسَ الْمَطْمَئِنَةَ وَرَوَّاهَا
نَفْسٌ هِيَ أَوْ تَرَكْتُهَا وَتَهْلُوتُ بِرَأْيِهَا
وَأَتَشَالُ فَرَأْنُ ثَرِيٍّ وَمَقَابِلُ رَسْمِ اللَّهِ
مِنَ الْبَحْرِ مِيْرُودَ تَامِيعَا وَبَسْبَسَ مِرْسَدُكُمْ وَأَمَامَكُمْ
خَافَ مَقَامَ رَدِّهِ وَلَهُ النَّفْسُ عَنِ
الْقَوِي فَاتِ الْجَنَّةِ هِيَ الْيَاوِي
وَأَسَاكِرُ خَوَالِسِ أُنْدَا رَسْعَا الشَّيْءَانِ لَجْدُكُمْ بِحَقِّكُمْ
بِرَأْيِهَا كَجَوْنَةٍ سِرْوَةٍ تَامِيعَا وَبَسْبَسَ مِرْسَدُكُمْ
عَلَيْكُمْ كَرَانِ الْمُتَّقِينَ خُشَايَاكُمْ وَتَقِي
فِي مَقَامِ مِرْسَدِي عَنْكُمْ وَلَيْكُمُ مَقَامُكُمْ

الْأَمَّا كَذِبُ رَبِّكَ فَأَنْتَ مِنْ خُلَاصِ الْمَعْنَى
وَبِمَعْنَى بَرَاءَةِ الْإِنْفِصَالِ عَنْ نَفْسِ الْكَافِرِ الْمَلِكِ
كَمْ دَرَدَ لَهُمُ الْإِشَارَاتُ لِرَبِّكَ فَتَوَلَّى بَنُو كَرْدِ بِلَانِ لَوْنِ الْإِشَارَاتِ
يَمِينُ وَاعْلَيْتُ أَكْثَرُ الْإِشَارَاتِ مَعَهُ رَسُولُ اللَّهِ بِمَعْنَى بَرَاءَةِ
لَا حَرَمَ مَرْكُوبٍ وَفِيهِ نَاسٌ جَنَابٌ كَمَا لَا يَطْلُبُهَا
إِلَّا الْإِنْفِصَالُ الَّذِي كَذِبُ وَتَوَلَّى الْإِشَارَاتِ
بِرَأْسِ جَلَّتْ كَمَا نَفْسُ بَرَاءَةِ الْإِنْفِصَالِ الْإِشَارَاتِ
بِالْمَسْئُورَةِ وَنَفْسُ دُونَ نَفْسٍ فَاتِي بِهَا فِي هَوَايَا
وَكَيْ غَضَبٍ وَبِاتِي مَعْنَى دَهْرٍ بَرَاءَةِ كَمَا هُوَ غَضَبُ بَرَاءَةِ
مَقُولُ الْإِشَارَاتِ وَبِاتِي دُونَ نَفْسٍ هُوَ وَغَضَبُ الْإِشَارَاتِ
وَبِغَضَبٍ فِي الْإِشَارَاتِ هُوَ الْإِشَارَاتِ مَعَ كَذِبٍ وَغَضَبٍ
غَضَبٍ وَفِي مَعْنَى كَذِبٍ دُونَ كَوْنٍ وَفِي دُونَ
أَوْ بَاتِي مَعْنَى كَوْنٍ كَمَا وَغَضَبٍ هُوَ وَغَضَبُ الْإِشَارَاتِ
كَمَا بِرَأْسِ الْإِشَارَاتِ دُونَ كَوْنٍ الْإِشَارَاتِ وَغَضَبُ
بِغَضَبٍ الْإِشَارَاتِ وَفِي بَرَاءَةِ الْإِشَارَاتِ وَغَضَبُ

و اما حق است ان من كه تراي است و ساقی آن كه بگفتی بود
و این را که درین کوزه، بنده تا سحر و اطلب بریا و شفا
و امر حق را در دهان است و این است که در دهان است
نکته سحر و طرب کوزه و در طرب آخرت آید و در طرب
لایق بریا آرام گرفته و سحر و طرب کوزه است تمام
و از آخرت بی نصیب ماند که است کائنات حوث
الآن یأتی بکونیه سیکه و قائله کونیه الاخره
سیرت نقیب ایام فرق میان شیعه و اشیاع است
که بنشین شفی اگر چه شقی است عیان حق و حجاب
فرمان او که در حق است و سحر و طرب کوزه است
و بدو است انوار ثانی و درین دل طالع اول و دوم
در عمل ارکان نقیب اگر چه بود عید خدا و زنده شود
سیرت نقیب رشود و آن فن کوزه ای و در کوزه
ای که در عیان است که لا اله الا الله است که
سیرت نقیب او را در عیان است که در عیان است

[illegible]

[illegible]

[illegible]

پس از آنکه در این راه و فتنه‌های زمان خود را بگذرانید به دست مشرکین رسید
و چون در راه دست بگرفت و مشیتان در پیشگاهش خود را گوی
که ای سگین چون می توانی که بگوشتش و می پاره خود را ازین
بگذردن آری و از دست جنم و شمشیر خود را که قاصد
جان و ایمان تو از شکلی و بیچاره تو فتنه میکنی و کمر خود و حمید
و اعتبار و بر جان جان نمی بینی و چون خصلت جان با این عمل
را می بینی با شتی چون و اندک که این سعادت را خود نمیداند
عالمی که چون و بی یار و درین راه غمناک و غمناک که رسول
عین و نموده است **اَلْاَوْفِیْقُ شَحْرُ الطَّوْلِیِّ** رسول
میر و بیکر که بر او است و ای راه خدا خدا را باشد باید که بی اختیار
نظم و درین راه و خدا را درین کس شفیق که اول بیرون آید و کلاه و دلا
و باندن چون این سخن را صد که کلاه خود را بپوشید
شیخی که دیده و زبان و کمر که از غلبه شمشیر که شد با شمشیر و دست
کنند بحکم آنکه رسول است نموده است **قَالَ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ**
این کلام شریف و صالحه و صالحه **اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ**

[illegible]

[illegible]

و اثبات حاد حق بر این معنی است و این بلا در است
که پیش از هر که صورتی باشد است مؤثرا قبل آن
مؤثرا بر هر حقیقی بود و اما اندام و تعالی الشانرا
پیش از شش رفته اند و این مرجع الشان حضرت
مداوندی است که شمر نیست که شمر نیست که شمر
آیه شریفه است و اگر چه این طالع در عالم نور
نشسته اند اما در عالم معنی از دست نیست و در کمال
و ترقی الجبال بحبها جا و کمال و ترقی
مرا القباب صنع الله پس چون رفته راه باران
چری در آمد و بیاورد و بیاست پیش گرفت و نفس در طاق
دام کرده بود و زینت است اما کی بجهت تو آسکی آورده بود
و از آسکی مقام مایه می رسد و از طاق بپر حیات
مملکتی بر آرد و طاق مقامات رسد کان است انگاره
اوراست و که بهیچ راه نشود و به شرط دیگر که مکات است
و زماست و این است چون نفس رفته بدین مقام رسد

و لیکن از خلق و ثنوی خود بر آست نه عزت او و نشاء و کرم و کین
با وجود برادرزهی و جان بازی بر تالی حضرت او پس شما بدید
بودید که زهر میادی او بودار نگار و کبرایش بر غلامانند

سید و پادشاه شکار و سیاحان کبر دهان و کرم روی و طران
بکرو و تاجید و مکان رسید طار اعلی کشید که اکنون در کین
بسیار خواند کردن لایب طریش بدید در غریرا که حضرت خداوندی
بیر ایشان این خطاب فرمود **الْمَدَّ اَقْلَ الْاَحْرَاجِ الْعِلْمُ**
تَعْلُوتُ تَوْرَتِیْجِ الْاَنْهَارِ مِکِشَتْ دَسْرَ بَعْرِغِیْ اَنْوَارِیْ
شکر چه شویست حالت زنده دلالان با هر چه توانست کسب
نمود چون پروردانه نفس مصلحیه بر دبال قالی را در باشت
و بر تفت مکن جابر بالحنه فله عشر امثالها
عاجب شد که از زبان شیخ بود او را پروردای حقیقت باقی را
از بود لا جرم و در هوای صویت شیخ طیرانی کرد و مرغ
در کاکلی را خون بیکاکلی بر آستانه کاکلی بخت و از هاست
خود در دست شیخ گرفت که **فَضَّرْنَا اِلَى اللّٰهِ وَ رَاحِیْ**

مستحکمی از سینه بود و کفشی از دانی نشسته بود و چون نفس
فانی شده باشد اگر سماع بشنود و نفس مشغول باشد و چون
نفس شنود و حرام باشد پس باید که نفس باین آیت

و مقامات و صیقله بود و یکی بدین شرایط قیام نموده
داین اوصیاء را حاصل کرده تا شنودن سماع برود
سماع شود و یکی این شرایط سماع شنود و حرام مطلق
بود و هر که آنچنان سماع شنودن که عقلش باین شنود حرام
از دایره این بدون روده و نور و الی و دایره
محرم است این پاک مردان و کما که می باشد و این
و یا خیر این امر است

بدانکه سوتی دل آن بود که از این امر غنی حدیث و تفهیم
بود که در این چه مراد می باشد و مقتضی کند که هر مسلم
چنانکه ابراهیم علیه السلام است و لا تخشون قومه یثرب
لَوْ كُنَّا لَأَنفَعُ بَالٍ لَّالْمَدِينَةِ لَأَمْنٌ آتَى اللَّهُ
الْبَنِيَّانِ فَكَفَى لِمَنْ كَانَ بِالْأَمْنِ

و این شایسته اوصاف کمال است و هر غرض از این در حق
نفس آرام شود گرفت در اضطراب آید و خواهد که نفس
خواب بکشد و بیام خوش را در دو ساعتی بیام خواب
از این آرام بیخ در اضطراب آید که نفس و عادت عبادت
از آن اضطراب است که به آرامی بیخ است و نفس آن
بنود که در زمان بر خیزی بی در دو روز و در میان بر خیزد
نفس آن باشد که از دو روز بر خیزد اول به کپی و در میان
و آن سه شرط که ممکن است در زمان است و اینها است
یکال باید ممکن است که عادت بود که در روزان بنود
و طاعتی بنود که از این روز در روزان است که در شب
به گذشته باشد و خلق خفت و تا عودان آرام گرفت
تا کسانی که در این مساج را میروم بنود خفت باشند و اینها
است که در آن جمع بر آن بنود و به کسی بود که اینها
نفس به عادت ممکن باشد و کسی را که این بر بنود
و در آن جمع که در اینها که هر روز و در آن نفس او است

بصلاح آن و گویا شد که بر دست خداوند تعالی گردانند
خداوند تعالی و تقدس احوال را در این سبب احوال باطن
گردانده اگر احوال باطن را بر پشت بن و بی سامان گذارد
خداوند تعالی احوال را در او را بر پشت بن گذارد و بصلاح
لیخ تقدس الهی در دهر بود که دل را اصلاحی و فساد می
که صلاح دل در صفای اوست و فساد دل در کدورت اوست
چنانکه قلب را حواس است و از این حواس است و چنانکه
صلاح بن و پهلوت حواس است صلاح دل نیز در پهلوت
حواس اوست پس هر که حواس دل را صلاح بود صلاح
دل و نجات آن او در آنست که ای الاهی الله تعالی
رسول و دیگر حواس الی سلامت است فساد دل احوال
آن او در آنست ایستقل و لا یقهر و لا یفعل
ایستقل لا یقهر و لا یفعل ایستقل و لا یفعل
هر که حواس الی سلامت است فساد دل احوال
ایستقل و لا یقهر و لا یفعل ایستقل و لا یفعل

زود مگردان و آن رسوله است پس بیاید کجا زود آدمی را زود
خبر دهد و اما در بیان آن که اگر دل اسبست باشد که بهترین
و در آن است و رسول الله فرموده است این فی جسد
این آدمی مطلقا که او اهل است صلح بهای سایر
الجسد و الا فسد است ضد بهای سایر الجسد
الا دهمی القلب رسول میفرماید که در تمام وجود آدمی
گوشت دارد است که چون آن گوشت دارد بهیچ وجه
نمی بماند آنچه اگر آن گوشت دارد بهیچ وجه
نیز نفس و لطیف و مشغول شود و آن را بهیچ وجه گوشت است
که منع خیر است و سبب انوار نفس است و همان گوشت
دارد است که قیامت و معین است و شش و شش و شش
پس در این جهان ما قدس الله ارواحهم و غیب اشباحهم باری
معنی در تصفیه و بطن و سلامت دل گوشتی اند و در اصلاح
شش می کرده اند تا شرب آب شود و دل صاف گردد و در شش
الله چنین فرموده است که هر که احوالی را از خلق بپوشد

[illegible]

[illegible]

و حال کوهنا بختی اندرست یعنی تمامی تحت وسعتی
 اصل و صفاتی او در این است که یکی از صفات عبادی قابل
 پس منی خلاص یافت باک و یکی این اطوار سر بر خط
 عبودیت نمود هر طور که این اطوار خاصیت همان
 معنی کرد روی موجود است مخصوص کرد و بر روی
 حق و طریق متابعت است رسول الهیات با الله
 که این گفتار بحیثون الله و انیسو
 یحیی که الله الکلام کلام این را در روزگار
 روی نماید و وقت آن بام که خاطر رحمانی را از قاطر
 شیطانی تمیز کند و تواند که قاطر شیطانی را دفع کند
 و چون روزه را بدین مقام برسد عقل او بدین
 اوصاف موصوف شود و بدین خصایص مخصوص
 گردد و بدین خود روزه کامل شود که در این قاطر
 باطنی میباشد که در این چنین روزه را در وصایا
 مثل لو ان کفرت بکل شیء الا ربی لکنی لکنی لکنی

و ظهور و انقلب گویند و آن مدون است چنانکه مشهور
که اول است کتب فی قلوبهم و الا ایضاً و ممل بود
عنایت که انقلب قلوبک تعقلون بها و ممل بود
که و لیکن تعی القلوب و طور سوم را شغاف گویند و آن
مدون است و منفعت خلق است چنانکه میفرماید و انما استغفوا
حیاً و حب من از بخار و میگذرد و ظهور هم را نه او گویند و آن
مدون است و ممل بود و ممل بود است که ملک کتب
الغیا و ما را بی و طور چهارم را حبله القلب گویند و آن
مدون است خداوند تعالی است و محبت هیچ مخلوقی را نه
طور اوست و طور پنجم را سونید گویند و آن مدون
که شغاف غنی است و ممل عدم لدنی است و ممل که ممل
که ممل خانه اسرار الهی است و ممل علم است که ممل را از قدر
نما آفتاب از کلمات و مدون طور از انواع علوم گفت و میگویند
که ممل از آن علوم مردم اند و ممل علم را حبله القلب گویند
و آن ممل از انواع ممل است و ممل است و ممل

خداوند اعظم است که بنا بر محال و قیاس بر سزای مخالف
کنند و در همه کارها و اسباب اگر بی علم بود و هر که در صنعت
نمود دل او چهار بود پس سید که دل چهار را
علاج می بود شیخ قدس الله روحه فرمود که علاج دل
چهار است که مرد هر آن کند که در صحبت علماء را شود
در خلوت ایشان گوشه و سخن ایشان را قبول کند
که معالجات دو جهانی در آن است و خلوت مشایخ
را بر خود لازم دارد و دنیا را محبت و نیاز آنکه هر سه خطا را
از او بطن دفع کردن و اصل دوازده کوتاه کردن خرد و
مشایخ حاصل نیاید و ترک هوای نفس که اصل علاج
دل است چون در صحبت مشایخ دست دهد و اصل
را نزدیک و شنیدن در صحبت آن پاک مردان
که مشایخ اند و بنمایند پس علاج دل چهار آن بود
که بتسلک خجسته مشایخ و علماء کند تا محبت و نیاز را
تواند از دل برون آورد و اصل را دفع کردن و دور

که با کسی دل با علاقت او هفت چهره است که در هر دو
که آن هفت چهره بود آن دل چهار نوبت اول آنست که اصل
در آن در پیش دارد و اجیل را از یک نادر و سبب آنکه
حرس بروی غالب بود دوم آنست که در عیادت کاهل
بود و از آن عبادی که چار و ملاوتی نیا و سبب آنکه
صحت دنیا در باطن او ممکن شد و یا قدر سوم آنست
که زندگانی بر حق است است که در دهم و در نهایت
شیطان دارد سبب آنکه هوای نفس بروی غالب
گشت بود چهارم آنکه که دایم بی فرغانی افتاد و در هر دو
که در آن سبب آنکه تریس او از خداوند حقیقی سوزش
که مانع آیدش معصیت را حسم آنست که در هر دو
که در عیب نظر کند و زبان عفت کشاید و چه
بی اجرت نظر کند ششم آنست که در هر دو
اعلم شود و دل او راه نیا و فساد او در آن
سلطه آنکه عقل او بی ثبات بود و در خستانه ترین راه

احکاماً حاصل میگردد که هر چه میدارد که در دنیا میباشند
و در عقیقه بعد از این فاعل است شود پس بدوی یا اگر اعمال
صالح اشتغال کنند و بعد از این به کار خود کسی را شریک کنند
یعنی در تالیف عبادات بر دو عیب است و در اعمال خود و در
وارد و شرایط این معنی که عبادات ازین شواپب حاصل شود
شده است باید که بدان غرض و مقام نادر عبادات ازین قیاسها
صافی شود و حقیقتش و لا یشرک فی عبادته زیداً
حاصل شود چون گفته اند این شرایط مستقیم شود و سر او
بدست مشاهده محسوس گردد و در آخرت بر عواقب
انتیاز و اولیای سعادت محبت و اصل گردد پس چون سالک
را که سر او مقام مشاهده است شود شوق حق در باطن او
شد زنده پس بدینکه شوق بهشت شمع قدس العبد و
میرود و آنکه شوق اشتیاق بود و طلب چیزی و چون
آن اشتیاق در سالک زیاده عمل کند و مقام انفعال رسد
پس در آن تعجیل در برآید عاقبت و فعال خود را در تعالی و نقص

رفیق عالم آخرت اما دیکر کردن که رسول الله
صلی الله علیه و آله استعدادهای الهوت قبل
از ولادت پیغمبر بود که با او بیامی و مردن را پیش از آنکه
بیاید زیرا که چون بیاید ساحتی نتواند کرد آن دوران
نمیگذرد که نتواند در کنایان خود رستن و تدارک احوال
گذشته که بر پایشان گذشت و نتوانست کردن تا آنکه
پیشانی که در زمین عالم با یکدل شدن ایشان نشوید و بعد
خداوند در نهایت که آن پیشانی سودمند دارد این
سعادت معانی صورت نمی پذیرد قدم صدق
در راه طلب مشاهده و آشنایی و انجام سنت رسول
را بر طریق استجاب بر خود و این در استقامت و محبت خداوند
تعالی بپسند رسول الهی ترا به ثابت حال که مقام مشاهده
حسرت بدست رسیده این دولت را که عوالمی از جنات
غیبی است شرفا تو را در خود و اندوختن آن در آن نزد حق
خاکه بود و نه صالحان و لا فیرک بعدا که

در این اوقات بسیار رسیدند که علامت آنکه سالک
بدرشت عشوق رسیده باشد و بهشت شیخ قدس الله روحه
فرمودند که هر روز که بهشت عشوق رسد علامت او این
بود که آن سالک با سونین یا بن سپاس شود و گرمی دل
و پاره شدن جگر از غایت عشوق خداوند را و علامت
و دیگر آن بود که آن روزه یا روزه شود و از آن روزه یا روزه
و از سر و پای خود چیز را در دستش بگیرد و بیکت او بقیه
شود و جمله کوفتن در نظر او چون تیره شود و زنگاری را افتاد
رضا شی خداوند تعالی کند و بر روی نیل شود و مرکب خوش
آید شش مردن و طالب شود بر نفس عیان عالم آید
که در وقت در روز مشغول گردد و در وقت خواب و بیداری را
بر او قسم کند که خطرات فتنه و صل است عشوق
که در سالک پیدا شود و بهر چه که در میان عشوق
و اشتیاق و فتنه است شیخ قدس الله روحه میفرمودند
که در وقت میان عشوق و اشتیاق است که عشوق بهانه

حکیم از برای این خبر میداد که قنصلت الیه رتب یقین
یعنی که موسی بن جابر علیه السلام میگفت که لایب سبطهم بنو کبریا
شیخ و در مقام مراد صافی از بعضی بیسویب و محبوب خود چنان
بنیاد چنان در مقام دوست و راضی نمیکردم چنانکه این
و دولت و محال از شهادت او حاصل کردم پس چون سالک
عالم در عقب برسد و در این دریا طریق او آن خطری که
حیوانت از شوق است به یاد آورد چون آن شوق را بدو
شود و شوقی وصل و سالک را بدو شود که چون موسی
بن جابر علیه السلام تشریح کلام این شوق را بدو تمام
رتب طالب دوست شد کلام او فی الظن الیه
حکایت این که محقق رتب بود یک به یک و در مقام شوق
اینست از این معنی است چرا که طالب در حال شوق در
برای این میشود و از برای آنکه در آنجا که او در آن
در مقام شوق و در آن حال در مقام شوق است
طالب در مقام شوق و در آن حال در مقام شوق

کافی شود و نبات رو به است باقی شد و در تمام
مستجاب و در روح را برکت حق تعالی انشای کرد
استقامت است بر سبب کمالش باشد و شکر
روح سیر و در کمال است با محبوب جهان که
ابراهیم خلیل علیه السلام گفت که رب آر یک کفایت
میجی املوئی یعنی که ابراهیم گفت ای پروردگار من
این نعمتی بگو که از دنیا کنی هر دو را این سخن گفتند
ابراهیم از قیامت استقامت بود و علامت انشای است
که انوار نبات حق سبحانی از سبب مستجاب و روح سا
قد که راحت آن است و لذت آن منعم سکونتی و در خاطر
ساک است و چنانکه آثار فضل نامتناهی از برای انشای
یعقوب را بر دوست بنام ابراهیم علیه السلام در خاطر انداخت
تا بر این دوست از انوار هر دو آنقدر منعم بهایی وصال
پوی بر این دوست را بنام یعقوب بنام علیه السلام
ست بدست است که در تمام شوق دوست بود

[illegible]

پنجم موسی علیه السلام شد و در آن امید که بعد از آن
 آید که می بر خیزد مبارک موسی بنیامین علیه السلام باشد
 و در آن اضطراب سکونش باشد چنانکه میفرمود
 قَالَ لَا هِلَا لَكَ أَفَكَ نَوَاجِثُ أَفْتُ نَارًا
 النَّارِ أَفَكَ نَوَاجِثُ أَفَكَ نَوَاجِثُ أَفَكَ نَوَاجِثُ
 النَّارِ هَكَذَا لَيْسَ كُنْتَ مُوسَى بنیامین علیه السلام
 خوراک و شام و نهار که نه من این آتش را می یافتم و نه
 من بین آتش که یابدا اگر آتش ظاهر بود در بین آتش
 بهارم نزدیک نهاد و آن موسی علیه السلام باین آتش رسید
 تشریف خطاب حق باینست و با شماع کلام حق باین
 مشیت شد پس آن آتش نمودار نی بود و از شجاع خطاب
 و حکم خداوند و این لاجرم موسی بنیامین علیه السلام بود
 در خاطر آنجا باینکه در مقام خیرت افتاد و دست
 که اتصال محبوب به مقدر و شریف است مگر به حسب خداوند
 تعالی که آن دست میسر شود پس اگر تا کام میسی از نخب

کراتی که از آنجا که برنج بود و سبب هم به سبب به سبب

عزیزم و بهر دو سال تا این سیم بعد از آنکه است آن است

بعضی است به سبب به سبب به سبب به سبب به سبب به سبب

بعضی است به سبب به سبب به سبب به سبب به سبب به سبب

از عالم اتصال تا به این معنی تا به این معنی تا به این معنی

استی به سبب به سبب به سبب به سبب به سبب به سبب

که است سبب به سبب به سبب به سبب به سبب به سبب

به سبب به سبب به سبب به سبب به سبب به سبب

و سبب به سبب به سبب به سبب به سبب به سبب

به سبب به سبب به سبب به سبب به سبب به سبب

به سبب به سبب به سبب به سبب به سبب به سبب

به سبب به سبب به سبب به سبب به سبب به سبب

به سبب به سبب به سبب به سبب به سبب به سبب

به سبب به سبب به سبب به سبب به سبب به سبب

[illegible]

وصال حق و رسیدن آنجا کند و روح و حیات آن شمع
بست سالک را که کند سر سالک را بران شمع برافشاید
خداوند تعالی آرامی بدید آید و خاطر سالک را بران امید
استی حاصل آید و آن سلسله زنجیر مشاهده یابد
برسیدند که عبادت کمال الشی است بیخ ندرت و روح
میفرمودند که عبادت اگر مقام الشی در سالک بار رسیده
بود است که باطن آن در دوزخ را بر غیر خدا و ملائکی
و حیث پیدا شود چون سالک بعبادت الشی و سلسله
گردد و خاطر او بغير خدا و ملائکی آرام نیابد و این معنی از
آثار مشاهده حق بود که روح سالک برسد و آن آرام
مشاهده هر روز راه را در قریب و شاه باشد یعنی که
یکتیت حضرت حق تعالی قریب یابد و آن قریب نه از
روی مکان بود بلکه آثار غایت و قتل خدا و ملائکی باشد
و آیت و لحظی اقرب الیه من جلی
الویرایان و اگر این قول است و معنی قریب آگاهی بکبر

ظهور نمود زان او خالق او کلیل بود و نه است خداوند او را پس
بپسندید و این که گفت است این در وقت اینست که جواب او آنست
بود و آنکه بپسندید و این مقام و رتب سپید باشد و اینست که در این
سند و این لوازم حق نموده بود زیرا که میان بپسندید و آنکه مقام و رتب
بپسندید باشد و اینست که گوید که در وقت و در این
و در وقت که در آن بود و در وقت که در آن بود و در وقت که در آن
شود و در آن وقت که در آن بود و در آن وقت که در آن بود و در آن
پسندید و در آن وقت که در آن بود و در آن وقت که در آن بود و در آن
که در آن وقت که در آن بود و در آن وقت که در آن بود و در آن
مشاهد است از رسول الله صلی الله علیه و سلم از مقام مشاهده و در آن
نمودند که در جواب آن است و در آن وقت که در آن بود و در آن
سألت عبادي عني كاذب فقلت بئس ما
يكون مني فوجدت مني ما اذنت له ان يكره ان يسمي بي
يا محمد كذا وكذا فقال انك تكلمت بكلاما لم يسمع به
نعم و انك لم تسمع به و هو منكم و هو منكم و هو منكم و هو منكم

فیرقیام معانیست مشکوٰی و رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم است که این
المؤمن من ارجاء دون اتحاد الله من احب الله
كانت قلوبها مبهمة و کما به بنوع و سعادی که در هر دو جهات
موجود است بخراعاتی از این که در هر دو من را در آن هیچ نشانی
و نه است نیست پس این نیز که خداوند را دوست دارد و
عقل ندارد که هر او خلق می شود مستحق گردد رسول الله صلی
که دیدم خداوند اینچنین میگوید که معقولات این را در حق این که
الایمان است که او را که نکوست و دوست دیگر او را که
باز این کیفیت و معانیست نمی یابند و کین دوست و این معنی است
خداوند تعالی که کثرت معانیست پس او را که ممکن باشد
اما دوست که در این معنی است و خداوند تعالی ممکن است دوست
پس اگر رسول الله صلی که دیدم هر خداوند تعالی را حال می شود و نیز
رسول الله صلی که دیدم خداوند تعالی را در هر دو معنی از
جامع این و مستحق که این معنی را می یابند و در هر دو معنی
خداوند تعالی این نیز که خداوند تعالی را در هر دو معنی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

سخاوت و غیره که فی الجمله با این پنج خصال عظیم مشروط میشود این
 بشیخ معالی است الا دست به سر را بی غرض از دعای این اکابر اعتقاد
 در هر جمعی و چه غایب از این نوعی بجز بزرگوار کسی نیست و نه
 بیکس و دیگران و چنانچه در این باب که دولت متاع است این حساب
 دولت مدعیان و غیر این مقدمات و مقدمات این اوصاف پسندید
 مودع است که این اوصاف عظیم را که سبب مقامات
 و وحدت آخرت است به نالی یافت و جرم آنها که این سعادت
 و به دور و دور از این نشان که شید و شراب محبت فواید
 و در صورت از چهره است معنی و به تحقیق دنیا نظر کرد و با
 باین و دیگران بر خدا باشد و بشیخ معالی که حال دنیا است
 همه از این نشان غالب آمد و غم نفس بخت و کسب و این نشان
 که در این عالم و در این نشان از حیات خود گفت با مشروط
 چند از حیات استقامت که در این نشان از حیات از اول
 و در این نشان از حیات از اول و در این نشان از حیات از اول
 و در این نشان از حیات از اول و در این نشان از حیات از اول

در پیشگاه حق و تعالی چه پیدا کرد و در کل و سوی او شریکند که انش
حقیقت است

و در بابیت دعا و تضرع است که آنرا در حق استجب است
یعنی استجواب کرد که در کتب ایهات است که در حدیث و تفسیر و کتب

روایت است که در آنجا که در تفسیر دعا و تضرع است که در ایهات است
تضرع است و در کتب این را در کتب ایهات است که در تضرع است

بیاورند الله اعلم و در کتب ایهات است که در تضرع است
و باطن است که در کتب ایهات است که در تضرع است

بیشتر است که در کتب ایهات است که در تضرع است
بنا بر این که در کتب ایهات است که در تضرع است

بنا بر این که در کتب ایهات است که در تضرع است
بنا بر این که در کتب ایهات است که در تضرع است

بنا بر این که در کتب ایهات است که در تضرع است
بنا بر این که در کتب ایهات است که در تضرع است

بنا بر این که در کتب ایهات است که در تضرع است
بنا بر این که در کتب ایهات است که در تضرع است

و بهیچ شکی که در این خطب است مضمونش و تفسیر و تفسیر
ایشان با حضرت تو است که با جبر و سب و زور و انانیت و نفس
و اوج آستان و عبادان و دریا که در آن انجلی بخت آوردی این
که ما را بی خبری کرده ان یا ایله العالمین و یا حی یا قیوم

معنی همیشه نفس بود و از هوای او زیرا که خداوند و صبر و سکون
در آن معنی که با سب و زور و انانیت و نفس و عبادان
و صبر و عبادان آن بود که هر چه بی خبری رسد در آن انجلیست
که در جدول اسرار و پند و عبادی و در قرآن بعد از است
فأصابكم ما كنتم تحبون أو آلتموه من الرسل که با محمد
عزیز بر شده و صبر و عبادان آن بود که هر چه بی خبری رسد در آن
عبادان که با سب و زور و انانیت و نفس و عبادان
الذات بذات و ذوات و عبادان آن بود که هر چه بی خبری رسد در آن
و عبادان آن بود که هر چه بی خبری رسد در آن
و عبادان آن بود که هر چه بی خبری رسد در آن

متابعین آن شیخ اصحاب شوق و آن هر ادب و آن
همه در شوق و آن عاشق صادق و آن کجا نه جهان شیخ
الادب حاصل کرده بود و آن عالمی است که خوانده آن مردم
بود و درین روشن ایشان که از بدعت و هوا و بشر است سلیک
کردند و رسیدند که در دم آخر زمین شد است که لا تخافوا ولا
تحزنوا و اقبوا بالحق الیه کنتم نوراً
مخوف شود شیخ قدس الله سره و در کلام این طایفه کسانی بود که
انگلیسان ایشان را بدین معنی میفرمود و میفرمود این مردان جهان
خداوند را میبازارند و هر کسی را باقی که از این دنیا بگذرد
و ازین سالیقان و راه ایشان نشان دهد و میگوید که حکایت
و در این آن هم از مردانی و قدم متابت از و کشتی که سعادت
ایده ای داشت غنیمت داری تا این دولت بگذرد و در کلام
متابت این روش بگوید اگر تو را بجز خدا و رب عالمی و بعبادت
آخرت برسی و بنام او الهی متابت کن مردان را بگذرد و در
کردن که از دنیا بگذرد از ایشان جدا نام بگذرد و بهر حال

نمی رسد صبر کن بر آن که آن حکم ماست و چون حکم ما بر چیزی نافذ
شود هر آنکه آن حکم بر بند برسد پس از غیر مثال قاضی
الحکم ربک شیخ قدس الله روحه منعم مودت که چون
سألت که طلب رضای خداوند تعالی بود و بر ملائکه او صبر کند
و بر صبر ثواب قدم نماید هر آنکه خداوند تعالی آن بنده را بر زیادتی
اخلاقی تشنگیده و خصال حمیده مخصوص گردانیده شیخ قدس الله روحه
فرمودند که صبر را انواع است اما آن صبری که در راه خداوند تعالی محمود است
آنست که هر چیزی که از حق تعالی بر بند آید که آن چیز مکرره طبع او بود یا
که بطیب قلبش آید و بدیل خوش آنرا قبول کند و همچنین صبر سبیده بود
اما صبر جمیل آنست که پیش از آنکه بلای خداوند تعالی بوی رسد صبر
و رضا او حکم خداوند تعالی رسیده بود اما آنکه بلای خداوند تعالی بوی رسد
الکاه بعد و رضا پیش آید آن صبر بود و لیکن جمیل نبود اما اگر بلای خداوند
بر بند را بگوید الکاه صبر و رضا زده آن عجز بود و اگر در از روی زلفت
ملا و در خاطرش آید آن خرج بعد و اگر در بلی گوید که فرج دیر آن خدمت
بود که میفرماید **لَمْ يَرْضَ بِقَصَائِي وَلَمْ**

سبب نزول این آیه آنست که جماعتی از سرداران محبت رسول
صلی الله علیه و سلم آمدند و گفتند که یا محمد ما را می باید که بیایم و ایمان آریم
و در خدمت تو باشیم اما مارا ازین درویشان زنده جامه تنگ است
بدان سبب که ایام رسول الدول از غایت حرص که بود بر ایمان آوردن
ایشان فرمود که چه کنم تا شمار این حجاب مانند ایشان گوشت که از دوا
کمی کارکن تا ما بیایم کی آنکه این درویشان را در آن جمع که ما باشیم راه
مده یا اگر در آن جمع نشیند نوری سوی ما کن و سخن با کوی رسول
صلی الله علیه و سلم آمدند و گفتند که یا محمد خواست که سخن ایشان را قبول
کنند جبرئیل علیه السلام آمد و سلام برورد و کار را پسند و گفت که حق تعالی
مقرر ماید تو مبدائی که اینها ایمان خواهند آوردن نوری مبارک خود
ازین درویشان که دوستان ما اند و یا بداد و شبانگاه ما را بپوشند
کردان و آیت دیگر رسول الله البصره فرمودند که فاضل عابد
جمله اهل مدینه اگر کسی سخن میگوید که خاطر مبارک تو از آن سخن در پارس شود
صبر کن فاضل علی ما یقولون و ما را یار کن که ما را نیز نصیحت
تا شرا و صف میکنند که فسیح بچند روزه که اگر عیون و زحمتی

دوم آنست که در عزت بخود ننهد و در منزلت بر خود کشت بد عفت سوم
 آنست که در استیلائی کار را بر خود ننهد و در مجاهدت در ریاضت بر خود نکشد
 عقبه چهارم آنست که در خواست بر خود ننهد و در پنداری را بر خود نکشد
 عقبه پنجم آنست که در اهل بیزار را بر خود ننهد و در کوتاهی را بر خود نکشد
 عقبه ششم آنست که در دروغ و عیث و فحش و نهان بر خود ننهد
 و در شایع و محرمانه بگوید و بر خود نکشد و عقبه هفتم آنست که در خلق
 از لقمه حلال بپسند نکشد و نه روزی که در کشیدن این عقوبات فروماند
 او را از این راه نصیبی نیست مگر پس بدید که حقیقت صبر چیست پنج
 مرتبه اند روح فرمودند که حقیقت صبر آن بود که خفا که لطف در جسم
 بر پنج حال میکرد اول لطف بود که در جسم پیدا شود و باز بتدریج علفه
 شود و باز بتدریج مضاعف میگردد و باز عظمه میشود و باز صورت ظاهر
 میگردد و بر همین مثال چون لطف صبر در دل بنده پیدا شود و روزی
 راه بر آن صفت صبر ظاهر است که آن نقطه صبر رضا و بر سر و چون
 غایت حق او را بداند آن طار آن صفت رضا و سرور گردد
 چون از آن بلاد لذت یابد آن نزد یک او نیست شود و باز در آن

يَضُرُّ عَلَى بِلَائِي وَلَمْ تَنْكُرْ عَلَى رِغْمَائِي فَلْيَخْرُجْ
مِنْ رِغْمِي وَسَمَائِي فَلْيَطْلُبْ رُبَّ سَوَائِي ^{يعني مفرقا}
که هر که بقصد از من هفتاد و نه و در بلاد من صابر باشد و بر لغزش
من شکر گوید پس از زمینها و آسمانها من برون آیی و خدای دیگر
طلب کن یعنی بندگی بگرفت و حکمت و رضا رسد پس بعد از علامت
بده صابر هست شیخ قدس الله روحه فرمودند که علامت بند صابر ^{بست}
اول آنست اگر خبری رسیدش که خلق را از آن معلوم شود او نیز با کسی بگوید
که آن گفتن باطلی بود از حق بی دوم آنست که بیاطن نیز اعتراض نکند
اگر کسی را خبر شود از آن حال و غم خواری بکنندش زبان نگاه دارد و اگر
خبری بگوید که صبر از زبان دارد سیوم آنست که بدان بلای چنان میخیزد
که نوکران بمال میخورند و در آن زمان که تن او در بلای بود و دشمن ^{صدا}
و زبانش بجه و شتابند از جهان بود و در آن حد و تن را او را امید عطار بود
حد و تن را شیخ قدس الله روحه فرمودند که مردی رونده راه بود در جبهه
مزدان این راه نتواند رسید تا آنگاه که بهفت را بگذرد عقبه اول
که در راحت و آسایش را بر جوی میزد و در مشقت بر جوی بکشد از عقبه